

آقای انصاری : دکتر اقبال . یک چند ماهی این جریان ادامه داشت یک مدت کوتاهی بود شاید چند ماهی کمتر چند هفته‌ای و با این پولی که درخزانه حزب بود کارهای مختلف انجام میشد تا اینکه یک روز شاگردان در دانشگاه اتومبیل دکتر اقبال را آتش زدند و معلوم بود که دیگر دستگاه حزب هم باید جمع بشود ایشان مسافرت کردند رفتند به اروپا و دیگر حزب هم تق و لق شد دیگر خبری از آن نشد این داستانی است که به این صورت حزب میلیون دیگر به پایان رسید.

سؤال : به پایان رسید یا در هر حال اساسش بهم خورد .

آقای انصاری : حالا برمی‌گردیم سران .

سؤال : قبل از اینکه برگردیم به مرحله بعدی فعالیت‌های شما تجارتی که در این زمینه داشتید این آقای به شریف امامی بپردازیم ، شریف امامی آدمی است بسیار از دیدگاه‌هایی جالب در نقشه‌ای اساسی در زندگی سیاسی ایران داشته راجع بهش حرفه‌ای مختلف زده می‌شد . از جمله یکی از چیزهای خیلی اساسی که بهش مرتبط است البته ارتباطش با فراماسیون است و اینکه رهبر یکی از بزرگترین لژها بوده است . می‌خواستم ببینم در زندگی سیاسی اداری شما اولاً ۱. شریف امامی را چطور آدمی دیدید . ۲. آیا این ارتباط فراماسیونی ارتباط مهمی بود یعنی تأثیرخاصی داشت در زمینه‌های مختلف باید به حساب می‌آمد یا یکی از همان ارتباطات اجتماعی سیاسی در گیوه اینطوری بگوئیم که خیلی آدمها ممکن بود داشته باشند .

آقای انصاری : آقای شریف امامی را من اول باری که دیدم شان موقعی بود که ایشان رئیس سازمان برنامه بود و برای کارهای اصل ۴ به آنجا مراجعه می‌کردیم و بعداً در زمان دولت آقای دکتر اقبال شدند وزیر صنایع برخوردهای کاری که من با آقای شریف امامی داشتم خوب مردی هستند بسیار وارد در تأم اموری که مربوط به ایشان می‌شد . چون مرا حل کاری را از پائین شروع کردند بی‌نهایت به کارهای دولتی وارد هستند . یک مدیر درجه یک . تمام اصول صحیح مدیریت را ایشان رعایت می‌کنند . آدمهایی که با شریف امامی کار می‌کنند میدانند که یک آدم بسیار قوی پشت سرشان ایستاده و اگر یک کاری را که می‌گوید بکنید انجام می‌شود و اگر بگوئید نکنید پشت سرش وامی ایستد . اینکه عرض می‌کنم چون یکی از دوستان من مهندس رضا رزم آراء هم سالها معاون شریف امامی بود آن همیشه یک همچین نظری را داشت . راجع به امور شخصی ایشان هیچ اطلاع

ندارم . برای اینکه ارتباط ما فقط ارتباط کاری بود . خیلی مردلایق ، قوه تجزیه و تحلیل کارهایش بسیار زیاد من بخصوص در بعد از این جریانات وقتی که وزیرکشور بودم و ایشان رئیس سنا بودند درمورد قوانین مختلف که با ایشان درتماس بودم که بعدا خواهم گفت بخصوص قانون نوسازی است که از اول تا آخرش مجبور شدم یک نصفه روزبرا ایشان توضیح بدهم خیلی علاقمند به یادگرفتن و یک فرد مدیر بسیار لایقی است مهندس شریف امامی از لحاظ فراماسیونری من اطلاع دارم که ایشان شدند رئیس لژ فراماسیونری ایران شدند ایا هیچوقت من حس نکردم که این مطلب توی کار ایشان من حس نکردم حداقل که دخالتی داشته باشند . فrama سونری اصولاً آنجا تا آنجائی که من میدانم غیر از یک عدد ای بخصوصی که خیلی این کار را جدی گرفته بودند و تصور می کردند که این کار به یک مقامات به یک چیزهای سیاسی عجیب و غریبی درزیر پرده ارتباط داشته باشد و از آنجهت از همدیگر یک نوع ترسهای داشتند یک نوع رعایت چیزهای را می کردند بقیه حتی دوستهای من که عضو فراماسونری شده بودند اینها این چیزها را مثل یک دوره دوستان میدانستند که از لحاظ انسانی دورهم جمع شدند و بهمدمیگر کمک بکنند کار خیلی از ایشان برباید انجام بدهند . من فکر نمی کنم که هیچ اثری روی کار سیاسی ایشان داشته باشم .

سؤال : حالا این جزء یک سوال جور دیگر بکنم بدیلی که این مسئله مطرح شده بهر حال در ذهن بسیاری از کسانی که در ایران بودند و کار کردند و یا دیگرانی که راجع به ایران یا تحقیق کردند یا نوشته اند این مسئله فراماسونری بطریقی مطرح هست در تجربه سیاسی اداری که خود شما داشتید هیچوقت احساس این را کردید که این مسئله فرامانوسری به طریق مطرحی در کاری که شما می کنید یا آدمهایی به این خاطر مثلاً فرض بکنید که در جائی قرار می گیرند که شما این را احساس می کنید که به آن دلیل هست و یا جلوی کار شما را می گیرند یا کار شما را تسهیل می کنید به یک طریقی مؤثر هست در زندگی سیاسی و اداری اینها .

آقای انصاری : من یک جور دیگر این مسئله را برای شما عنوان می کنم اگر ببینید که چطور که این اثر زیادی ندارد در واقعیت . برای اینکه خود من عضو لژ فراماسیونری شدم یک زمانی . علتی هم این بود که یکروز بدون آنکه من بدانم یک آقای که سنا تور بود به من گفت در همان زمانی که حزب میلیون بود گفت آقای دکتر اقبال گفتند که من شما را به یک جلسه ای ببرم . من فکر کردم جلسه مربوط به حزب ، مربوط به کار دولت و چیز هست و اینها از آقای دکتر اقبال سوال کردم شما به ایشان گفتید که من با ایشان جائی بروم گفتند بله . قراری گذاشت گفت در مثلاً فلان روز ، فلان ساعت من می آیم دنبال شما با همدمیگر بروم این جلسه . وقتی که رفتم نزدیکهای آنجا که رسیدیم گفت من به شما می گویم من شما را دارم به یک جائی محramانه

می برم که شما نباید به کسی چیزی بگوئید. گفتم آخر اینجا کجاست گفتند آقا دکتر اقبال میدانند و این یک لژ ماسونی است آنجا دیگر من هم می خواستم برگردم و هم یک مقداری علاوه شدم این چیزی که اینقدر می گویند لژ ماسیونی، ماسیونی بالاخره چه هستش، سر مرا که نمی برد بروم ببینم چه خبر است. رفته ام در یکی از لژهای که آن زمان بود آن مراسمی که اول مراسم دخول را انجام می دهند که شما باید لباس مخصوصی را بپوشید بعد توی لژ وارد بشوید همراه آن آقا مرا گذاشتند و همراه او کار انجام شد. در موقع رفتن چشم شما را می بندند که شما به اصطلاح میدانید کجاست ولی اینها تمام تشریفات است. وقتی که چشم مرا باز کردند و توی آن لژ کسانی بودند که آنجا نشسته بودند بعضی هایشان بسیار آدمهای خوبی بودند که من قبل می شناختم شان خیلی آدمهای خوبی بودند آدم های انسانی بودند بعضی هایشان دکترهای خانوادگی ما بودند و خیلی احساس آرامش کرد ولی از بودن بعضی از آنها بعضی از کسانی که آنجا بودند خیلی ناراحت شد. برای اینکه یک آقائی که آنجا بود این آقا در آن زمان در کار ما خیلی دخالتی نابایی میکرد و آدم ناجوری بود و چند تا از اینها بودند که آدمهای بودند شناخته شده بودند با آدمهای درحقیقت کارچاق کن آدمهای نابایی که من فکر نمی کردم با آن حرفهایی که در مردم فراماسونی میزنند لباسی باشد به تن آن آقایان اصلاً بخورد. بهمین جهت از همان جلسه دیگر تردید داشتم که بروم. دو جلسه دیگر هم گفتم شاید حالا یک خورده به خودم، خودم اشتباه می کنم یک کمی بیشتر وارد بشوم دو جلسه دیگر رفتم و بعد از دو جلسه دیدم که نه این آنطوری نیست که با نحوه کار من و فکر من چیزی داشته باشد. به این جهت دیگر نرفتم هرچه برایم کارت فرستادند هر دعوت نامه ای فرستادند می پرسیدند می گفتم کار دارم نمی توانم ببایم هیچ وقت دیگر نرفتم. ولی این نرفتن من هیچ وقت باعث نشد که یکنفر از آن آدمهایی که آنجا هستند یک چیزی خلاف با اصطلاح علیه من انجام بدهند یک گله بی معنی بکنند یک کار خودشان را انجام میدادند یک فردی که مثلاً رئیس آنجا بود که آن لژی که من رفته بودم و دکتر محمود هونم یکی از شریفترین آدمهای بوده که شما در کره زمین ممکن است پیدا بکنید و هیچ چیزی علیه من نکردند و من ندیدم هیچ کدام اینها برای به اصطلاح کار خیری برای دیگران هم بکنند علیه من اگر کاری نکردند ضرر دیگران را من ندیدم یعنی بنفع دیگران هم ندیدم کاری بکنند کما اینکه خیلی از کسان بودند که می دانستند عضو لژ فراماسونی هستند و بعد اینها از کارشان میافتاد یکنفر سراغشان هم نمیرفت. کسی دست اینها را نمی گرفت. و بعد از اینکه به اصطلاح وقایع ایران پیش آمد فراماسونها یکنفر احوال هم دیگر را نپرسیدند تا اینکه بعد یواش یواش یک عددی ای جمع شدند برای حفظ خودشان در این اجتماعات خیلی غریب و ناشناخته ای که هستش یکجور دست هم دیگر را بگیرند. من ندیدم این اکسپرنس شخصی بود.

سؤال : من فکرمی کنم مهندس خسرو هدایت را بگذاریم در خلال صحبت‌هائی که حالا خواهید کرد بعد از یا در این جریان طرح مسئله آب و برق خوزستان و شرائطی که مترتب برای رفتن خود شما به آنجا بود.

آقای انصاری : عرض کنم وقتی که کابینه مهندس شریف امامی معرفی شد دو روز بعدش تقریباً چون مثل اینکه کابینه پنجمینه معرفی شد و روز شنبه اش بعداز ظهر آقای خسرو هدایت تشریف آوردن منزل ما.

سؤال : که آقای خسرو هدایت در این زمان رئیس سازمان برنامه بود.

آقای انصاری : رئیس سازمان برنامه بودند بله، آمدند و به من گفتند من خیلی متأسفم که شما در وزارت کار نیستید ولی آدم از شما خواهش بکنم یک سازمان جدیدی دارد بوجود می‌آید که قانونش را من گذراندم هنوز رئیس برایش معین نشده در این مورد خیلی سازمان بزرگی خواهد شد شما قبول کنید که مدیریت عامل این سازمان را عهده دار بشوید. علتی که به شما می‌گویم این است اولاً در این سازمان من می‌توانم شما امتیازات حقوقی اینها که دارید در دولت این را برای شما تأمین بکنم یعنی حقوقتان کم نمی‌شود، اتومبیلتان را خواهید داشت که زندگیتان مختل نشود و ضمانت این سازمان هم که یک سازمان خیلی بزرگی خواهد بود بهتر است که یک وزیر سابق در رأسن باشد که سطح این سازمان یک کمی بالاتر قرار بگیرد که هر کارمند عادی معمولی داوطلب ریاست اینجا نشود خیلی ازش تشکر کردم بالاخره من آنوقت کاری نداشتم . دکتر اقبال هم وضع خودش روشن نبود گفتم باکمال میل گفت من پس با شریف امامی صحبت می‌کنم و این کار را انجام بدھیم . آقای شریف امامی هم روز بعد به من تلفن کردند وقت گذاشتم رفتم خدمتشان گفتند که نبودن شما در هیئت دولت آنروز که تغییری انجام شد و آقای هدایت سمتی برای شما پیش بینی کرد و خیلی بهتان تبریک می‌گوییم انشاء الله که موفق باشید کاری هم داشته باشید به من رجوع کنید. دو روز از این وقایع گذشته بود که من داشتم آشنا می‌شدم با سوابق تشکیل این سازمان که چه شده و چه نشده اینها. آقای بهبهانیان تلفن کرد .

سؤال : از دربار.

آقای انصاری : بله ، در آن زمان من هنوز توی منزل دکتر مصدق بعنوان خزانه‌دار حزب آنجا دفترم وجود داشت و چون کاری نداشتیم آن دفتر میرفتم صبح . آقای بهبهانیان تلفن کردند که من الان از خدمت اعلیحضرت می‌آیم و شما می‌شود چند دقیقه بیایید دفتر من . گفتم با کمال میل با پیاده رفتم نزدیک بود رفتم

دفتر آقای بهبهانیان گفتند من الان از حضور اعلیحضرت میآیم و امر فرمودند که شما بروید بانک عمران را تحويل بگیرید و آقای دکتر آموزگار هم امور صنعتی بنیاد پهلوی را انجام بدhenد. گفتم که من همین دوروز گذشته آقای هدایت اینطور گفتند و آقای شریف امامی بامن صحبت کردند و قرار است که من بروم به سازمان آب و برق خوزستان . گفتند نه من آنرا خودم ترتیبیش را میدهم اینها درهحال من دارم امر اعلیحضرت را بشما ابلاغ میکنم . خوب من این وسط گیر کردم برگشتم نخست وزیری نزدیک بود رفتم دفتر آقای شریف امامی . گفتم آقا یک همچین جریانی آقای شریف امامی گفتند که نخیر شما نگران نباشید همین کار را ادامه بدهید و برای اینکه ما اینجا الان خیلی از نظر دولت اینکار اهمیت بیشتری دارد برای بانک عمرانیها میشود شخص دیگری را حتما بگذارند من خودم خدمت اعلیحضرت عرض میکنم و رفع این مشکل را میکنم که ازقرار معلوم انجام دادند چون دیگر آقای بهبهانیان هم دنبال نکرد. البته آموزگار هم آن کار را مثل اینکه بدلائلی قبول نکرد که خودش حتما توضیح خواهد داد چرا ولی به من هم چیزی نگفت . به اینصورت بود که سازمان آب و برق خوزستان باید تشکیل میشد. وقتی که به سوابق کار که من هیچ حالا اطلاعی ازش ندارم فقط میدانستم که کار خوزستان کاری است که به یک آقایانی مثل لیلینتال و کلاک مراجعت شده و اینها مشغول این کار هستندو از زمانی که این کار را آقای ابتهاج شروع کردند دولت دکتراقبال با آقای ابتهاج دائم دربارزه بودند که آقای اقبال ساختن سد دز را بصورت خریدن تابلوی رنوآر برای مملکت میدانستند.

سؤال : دکتراقبال .

آقای انصاری : بله، گفتند این کارها کارهای بیخود است برای اینکه درزمانی که مملکت احتیاج به خیلی هزینه های دیگر و کارهای دیگری دارد ساختن سد این خرجهای عظیم برای مطالعات واینها جنبه فانتزی برای مملکت دارد و با آقای ابتهاج دائم دربارزه بودند. بحال اول کاری که باید میکردیم گرفتن یک چند اطاق بود ابتهاج را از سازمان برنامه مرخص کردند. بهر حال اول کاری که باید میکردیم بدانیم که اصلاً کاراز برای سازمان آب و برق خوزستان و باصطلاح تهیه staff خیلی کوچک است وارد بشویم بدانیم که این طرف کجا باید شروع کرد. یکی از همکلاسیمای سابق من آقای دکتر مزینی درسازمان برنامه مجری این طرح عمران خوزستان بود که این قراردادی که آقای ابتهاج بامؤسسه لیلینتال و کلارک بسته بودند آقای مزینی از طرف سازمان برنامه این را کارهایش را انجام میداد و نظارت میکرد. خوب این ارتباط گذشته ما باعث شد که مهندس مزینی مرا وارد بکند که این کار ازکجا شروع شده و درچه مرحله ای است . نوع این قرارداد قراردادی

بود که تا آنوقت درایران سابقه نداشت بعلت اینکه اصلاً قراردادهایی که مؤسسات می‌بستند با مؤسسات خارجی یابرای تمیه کردن طرح بود یا برای اجرای طرح که دیگر مؤسسه طرح را تمیه می‌کرد و بعد مناقصه می‌گذاشتند و به یک مجری میدادند که این کار انجام بگیرد. طرح عمران خوزستان اصلاً با یک ضوابط دیگری شروع شده بود. اگر میل داشته باشید من سابقه‌اش را بطور مختصر برای شما دراینجا بگویم که چه جور این شروع شده بود. اینطوری که برای من توضیح دادند و بعد هم دیدم همینطور بوده خوب آقای ابتهاج یکی از کسانی بودند که معتقد بودند که خوزستان یکی از استانهای زرخیز ایران است . برای اینکه دارای منابع زیادی است و باید برای استفاده از این منابع یک طرح‌های اساسی انجام بشود. با این فکر دریک کنفرانس بانک بین‌المللی که دراستانبول یا آنکارا، استانبول مثل اینکه تشکیل شده بود کنفرانس سالیانه بوده آقای ابتهاج شرکت می‌کند. آنجا با رئیس بانک بین‌الملل درباره یک منطقه زرخیز ایران که دارای پتانسیل بسیار زیادی هست و علاقمندند یک طرحی درآنجا انجام بشود با آقای بلاک رئیس بانک بین‌الملل مذاکره می‌کند . آقای بلاک به ایشان می‌گوید که الان فرصت خوبی است برای اینکه دونفر از آقایانی که درآمریکا چنین کارهایی کردند واینها از شخصیتهای خیلی برجسته آمریکا هستند اینجا وجود دارند شما می‌خواهید با اینها صحبت بکنید اگر اینها قبول بکنند و بیایند به ایران و حرفه‌ای شما را تأیید بکنند بانک بین‌الملل هم حاضر خواهد بود که برای اجرای این طرحها کمک بکند به شما . این دونفر آقایان یکی‌ش بود آقای دیوید لیلینتال یکی آقای گردن کلاک . دیوید لیلینتال سابقه‌اش یک لاپری (lawyer) بوده که بعداً رئیس تنسی ولی آثارتی (tennessee valey Authority) می‌شود که بزرگترین طرح عمرانی آن زمان آمریکا بوده که سی و چند سال ساخته بودند و بعداً اولین رئیس انرژی اتمی آمریکا می‌شود. خیلی مردمه‌می بود درآمریکا. آقای کلاک هم بعد از لیلینتال رئیس تنسی ولی شده بود و این دونفر با هم درآن زمان همکاری می‌کردند. آقای ابتهاج با اینها تماس می‌گیرد. فکر می‌کنم که شما با خود آقای ابتهاج صحبت کنید جزئیاتش بهتر برایتان توضیح خواهد داد. بهر حال با اینها تماس می‌گیرد و از اینها دعوت می‌کنند که بیایند به ایران و این منطقه زرخیزی را که ایشان می‌گوید که درایران وجود دارد بازدید بکنند. اینها می‌ایند به ایران به تهران می‌ایند آقای ابتهاج با اعلیحضرت صحبت می‌کنند می‌گویند یک همچین چیزی هست اعلیحضرت تأیید می‌فرمایند. سازمان برنامه مقدمات بازدید این آقایان را از خوزستان فراهم می‌کند. آقای دکتر کاظمی که رئیس قسمت کشاورزی سازمان برنامه بودند مأمور می‌کنند که بهمراه اینها بروند و یک اعتبار مختصی هم دراختیارشان می‌گذارند که بروند یک طیاره کوچکی بگیرند هتل رزروکنند اتومبیل بگیرند که اینها خوزستان را بیینند. این آقایان می‌روند خوزستان را می‌بینند با مقامات مختلف صحبت می‌کنند پرواز می‌کنند روی رودخانه‌های خوزستان، روی تمام سطح خوزستان و وقتی که بر می‌گردند یک گزارش مقدماتی به آقای ابتهاج میدهند که ما

درصورتی که شما علاقمند باشید که این کار را بکنید ما آماده هستیم دراین کار شرکت بکنیم . برای اینکه خوزستان یک منطقه‌ای است زمین‌های بسیار خوب دارد و رودخانه‌های بسیار خوبی دراینجا می‌آید نزدیک دریا هست درطی سال بیشتر از سیصدروز آفتاب دارد و ظاهر کار بنظر میرسد که باید تمام موجبات اجرای یک طرح بزرگ کشاورزی و صنعتی دراینجا فراهم باشد . منتها برای اینکه بتوانیم یک همچین طرحی را ما ارائه بکنیم به شما بایستی که ما متخصصین لازم را آماده بکنیم بفرستیم بیانند هرکدام دررشته‌های مختلف ببینند و به شما یک گزارشی دراین مورد ما خواهیم داد . اگر آن گزارش را شما قبول کردید بعد از آن می‌توانیم برای اجرایش صحبت بکنیم . برای اینکه بخواهیم این کار را بکنیم شما بایستی که یک اعتباری دراختیار ما بگذارید دربست که ما طبق ضوابط خودمان بتوانیم آدم قرارداد ببندیم بیاند اتومبیل بگیریم وسیله بفرستیم طیاره اجاره بکنیم که می‌خواهیم سریع این کار را انجام بدیم . آقای ابتهاج اگر می‌خواستند این کار را از طریق مقررات دولت ایران انجام بدهند برای هرکدام از اینها مدت زیادی وقت لازم دارد . برای اینکه اینها یادمان نرود درآن زمان اصولاً مقررات دولتی ایران که درست تهیه شده بود برای خرید یک مقداری لوازم التحریر، تعمیرمیز و صندلی مدارس، یا رنگ زدن عمارت . مقرراتی بود که جوابگوی آن نوع مسائل بود . سازمان برنامه که تشکیل شده بود بهش اجازات بیشتری داده بودند یک کمی از آن بهتر بود نه اینکه خیلی فرق داشته باشد این با اجرای یک برنامه‌ای با سرعت زیاد با آوردن متخصصین خارجی کارهای خیلی سریع کردن اصلًا بپیچوچه جور درنیامد . به اینجهت آقای ابتهاج یک قرارداد با اینها می‌بندند می‌گویند که آقا شما این کار را انجام بدهید هرکاری که شما برای اجرای این کار روی اعتمادی که بین طرفین هست که می‌دانیم شما آدمهای محترمی هستید، رئیس بانک بین الملل شما را تأیید می‌کند ما این اعتبار را دراختیار شما می‌گذاریم شما از محل این اعتبار یک دفتری درنیویورک درست کنید محل اجاره کنید، ماشین نویس بگیرید، کارمند بگیرید، متخصص، قرارداد ببندید، برای ما گزارش این کار را تهیه بکنید برای مجموع این کارهایی که می‌کنید ما به شما یک حق الزحمه می‌پردازیم . این نوع قراردادی است که آقای ابتهاج با اینها می‌بندد . اینها هم وقتی که این قرارداد را می‌گیرند شروع به کار می‌کنند . اولین تعداد عظیمی متخصص می‌فرستند بعد از طبق قراردادی که داشتنند گزارشی تهیه می‌کنند که آن گزارش درمورد عمران خوزستان هنوز تا امروز که الان ۳۰ سال ازش می‌گذرد بیشتر است یعنی الان از آن گزارش تقریباً ۳۴ سال می‌گذرد . چون برای اینکه این مال سال ۱۹۵۷ است ۳۶ سال می‌گذرد شما اگر بخوانید می‌بینید که هنوز این گزارش ارزنده است . این گزارش را تهیه می‌کنند و به آقای ابتهاج می‌دهند که درآن گزارش بطور خلاصه اینست که شما اینجا این منطقه عظیم را دارید که حداقل بیش از یک میلیون هکتار زمین کشاورزی عالی دارد، خوب دارد . پنج رودخانه بسیار بزرگ دراین دشت روان است با بستن چهارده سد روی این

رودخانه ها شما می‌توانید برق مملکت برق صنعتی و یکی از همه مهمتر جلوی آبهاي سيلابي که هرسال تمام اين خاک خوب خوزستان را ميشورد و به خليج فارس ميريزد بگيريد و انواع واقسام طرحهاي کشاورزي، دامداري ، صنعتي و غيره وغيره را دراينجا اجرا بكنيد. اين خيلي مورد علاقه آقاي ابتهاج قرار مي‌گيرد و ضمناً بانک بين الملل هم دائماً در جريان اين کار بوده که همينطور بعد اين قرارداد يك کمي اصلاح ميشود متناسب با پيشرفت کار که شرایط ديگري بوده ولی اصلش اين بوده که دستگاهي که آقاي ليلينتال و كلارك درست مي‌كنند هم دستگاه مهندس مشاور و هم دستگاه مجری بوده و برای رسيدگي به اين پولهاي که به اينها داده بودند و مکانيزمي که گذاشته شده بوده مثل اينکه يك مؤسسه حسابرسی خارجي معين کرده بودند مؤسسه لايراند آند راس .

سؤال : مؤسسه لايراند اندراس L.I.B.R

آقاي انصاري : بله، ولی بعداً شد کويز لايراند بعد حالاً مي‌گويند کويز برادرز دنبال همان يك مؤسسه خيلي معروف و بزرگ بين المللي که آنها حسابرسی اين کار را آنها انجام بدند و درصورتیکه آنها تأييد کردند تأييد آنها مورد قبول سازمان برنامه باشد و سازمان برنامه قسطهاي بعدی را پرداخت پول بوده ولی سازمان برنامه درجزئيات کار روزانه اجرای طرح دخالتی نداشته هر سؤالی را داشته می‌توانست بكند هر مرکزی را می‌توانست ببینند. ولیکن نبایستی که دخالت می‌کرد که اين کار را نکييد که بعد من بشما دستور بدhem اين شرط اوليه آنها بوده برای اينکه کار درست انجام بشود. خوب بهمین جهت بود که طرح اينها بانک بين الملل قبول مي‌كند. برای تأمین هزینه‌هاي که برای ايجاد سد که سدز معروف بود و بعد طرح آبياريš . چهل و دوميليون دلارکه درآن زمان پول هنگفتی بود بانک قبول بكند يعني چنین طرحی مورد تصويب بانک قرار بگيرد.

سؤال : بانک بين الملل .

آقاي انصاري : بانک بين الملل و اين طرح به سرعت پيش ميرود اين درحدود سه سال طول مي‌کشد. بانک بين الملل به دولت پيشنهاد مي‌كند که شما چون قراردادتان يعني به سازمان برنامه چون قراردادتان با يك مؤسسه خارجي است باید در دستگاه دولتی خود ايران يك مؤسسه اي باشد که وقتی کار اين مؤسسه خارجي تمام شد آن دستگاه اين کار تک و ورکند و برای هميشه ادامه پيدا کند برای اينکه تا ابد که نميشود مؤسسه آقاي ليلينتال و كلارك سد را بسازند و اداره بكنند و تمام اين کارها را بكنند يك دستگاهي باید باشد که

این کارها را بعنوان یک سازمان دولتی ایران دنبال بکند این سازمان عمران را. سازمان برنامه قبول می‌کند و طرحی تهیه می‌شود که این طرح را به مجلس می‌دهند بهمراه پیشنهاد گرفتن وام از بانک (پایان نوار ۵ آ)

شروع نوار ۵ ب

آقای انصاری : اسمش را می‌گذارند سازمان آب و برق خوزستان . ولی عملأ در داخل اساسنامه یک سازمانی که تصویب شده بود شرائطی گذاشته بودند که این سازمان درحقیقت سازمان عمرانی خوزستان است که فقط کارش محدود به آب و برق نیست، بلکه راهسازی ، مدرسه‌سازی ، اصلاح شهرها و تمام امور عمرانی که باید درخوزستان انجام بشود درحیطه قانونی این سازمان قرار می‌گرفت و با مجوز قانونی به بانک بین الملل هم اطلاع داده می‌شود که این سازمان تشکیل شد و سازمان موظف به رعایت شرایطی بود که درقرارداد دولت با بانک بین الملل گنجانده شده بود. حالا در سال ۱۹۶۰ به این مرحله رسیده که تمام آن پروژه‌هایی که تصویب شده بود درحال انجام است سازمان بعد از سه سال تشکیل شده بود که عرض کردم که من مسئولش بودم . بنابراین دراین حالت سازمان خودش هیچ بودجه‌ای نداشت، بودجه‌ای که برای حتی کار اداریش هست باید از آن مؤسسه از آن مقاطعه کار سازمان برنامه باید ما پول می‌گرفتیم که این دفتر را بوجود بیاوریم یک مقدار مختصری . کارهایی که تا آن زمان انجام شده بود این بود که تونل که بعداً سد محمد رضا اسم گذاری شد. تونل کنده شده بود اراضی هفت تپه ده هزار هکتار خریداری شده بود. تشکیلات اداری در اهواز و دردزفول مقداری بوجود آمده بود. این کارهای اساسی بود یک دفتر کوچکی هم در تهران داشتیم . وقتی که من مسئول این کار شدم اول کاری که کردم یک بازدیدی کردم از خوزستان که بین آنجا چطور است . خوب خیلی جالب بود که درمدت به این کوتاهی که اینها شروع بکار کرده بودند شش کیلومتر در داخل کوههای بختیاری تونل کرده بودند که به پای سد میرسید و عده کثیری مشغول کار بودند خیلی با سرعت داشت کارها پیشرفت می‌کرد. همینطور در هفت تپه زمینها را صاف کرده بودند تازه اولین نهالهای نیشکر را کاشته بودند در شهر اهواز یک مقداری تیرهای برق کار گذاشته بودند در اندیمشک مقداری تیرهای برق کار گذاشته بودند و تقریباً این چیزهایی بود که در آن زمان درحال پیشرفت بود و در شهر اهواز هم یک مرکزی را درست کرده بودند که محل اداریشان بود که ۶۰ تا خانه گرفته بودند که آنجا محل زندگی بعضی از کارکنان ایرانی یا خارجی بود. البته در آن زمان در تمام این سازمان فقط دونفر ایرانی سرشناس کار می‌کردند که تحصیلات داشتند یکی مرتضی وکیل زاده، یکی آقای مهندی یمین افشار ، این دونفر ایرانی بودند که ایرانیهای تحصیلکرده بودند که توی اینجا بودند بقیه آدمهای بودند که با تحصیلات عالی نداشتند و در

سطح کارگر و کارمند معمولی و ماشین نویش و اینها . بنابراین سازمان تقریباً کلش سازمان خارجی بود. بعد از این بازدید من به تهران که آمدم متوجه شدم که ما اصولاً بایستی در فرم این قرارداد یک تغییری بدھیم برای اینکه خوب این قرارداد در شرایط خاصی بسته شده بود در زمانی که سازمان برای خوزستان سازمان قانونی وجود نداشت و سازمان برنامه طی یک قراردادی با یک مقاطعه کار یک قراری بستیم . حالا که فرم این را تغییر بدھیم . با همکاران که صحبت کردم آنها که سابقه داشتند کارکردن با اینها خیلی مخالف بودند و می گفتند که اینها در این شرایط حاضر شدند که کار بکنند و اگر ما شرایط را عوض بکنیم آنها کار نخواهند کرد.

سؤال : این فرنگی ها.

آقای انصاری : فرنگی ها امریکائیها بودند اغلب . برای اینکه اگر ما شرایط را عوض بکنیم اینها و کاررا زمین می توانند بگذارند طبق قرارداد و در آنصورت تمام این پولهایی که در ظرف این سه سال پرداخته شده و نتیجه اش یکدane سوراخی است که توی کوههای بختیاری کنده شده نه ستدی هست نه چیزی هست یک مقداری هم زمین وسط دشت خوزستان که یک جائی که هیچکسی رفت و آمد نمی کند و در توی تابستان حتی از گرما مگس آنجا میمیرد اینجا هم اینها بگذارند بروند اینها هم تمام همه از بین خواهد رفت و طرح نیشکر هم شبیه طرحی می شود که در زمان اعلیحضرت رضا شاه نیشکر را آوردند در خوزستان کاشتند هیچ چیز نشد و بعد هم از بین رفت . بنابراین نباید به اینها دست بزنیم . من چون این چند ساله خوب با امریکائیها صحبت کردم می دانستم که اگر ما حرف حسابی داشته باشیم خوب آنها قبول می کنند خوب دلیل ندارد که حرف حسابی را قبول نکنند. در این کار کسی که خیلی کمک بود آقای مهندس اصفیاء بود که قبول کرد که با یعنی حرف مرا قبول کرد. ما بایستی که ما که حالا جانشین سازمان آب و برق ، سازمان آب و برق خوزستان در حقیقت جانشین سازمان برنامه می شود. باید ما شرایطی را در قرارداد پیش بینی بکنیم که نظارت ما بیشتر از این باشد که در آخر هر ششماه یکدفعه یک گزارش برای ما بباید که آقا ما چه کردیم و بعد ما بخواهیم برویم تازه رسیدگی بکنیم که ما را بجایی نمی رسانند. باید ما وارد عملیات بشویم و باید ایرانیها توی این کار توانی کارهای Management این دستگاه وارد بشوند والا این سازمان سه سال است و فقط دونفر ایرانی در این هستند که این دونفر هم تازه در حقیقت کارهایی مثل درحدود مترجمی از ایشان استفاده می شود نه کارهای فنی . برای اینکه مهندس یمین افشار که مهندس برق است رئیس قسمت برق آنجا

نیست آدمی است که وارد هست ولی بیشتر ترجمه می‌کند. یا آقای وکیل زاده همکار رئیس طرح هست برای امور کشاورزی و غیره غیره ولی نمی‌تواند مستقیماً وارد ماهیت کار بشود و دستور بدهد. خوب با کمک مهندس اصفیاء

سؤال : که این مهندس اصفیاء الان در سازمان برنامه بود.

آقای انصاری : معاون سازمان برنامه بود.

سؤال : یعنی معاون مهندس هدایت .

آقای انصاری : مهندس اصفیاء خیلی خیلی همراهی داشت و ما با کمک مرحوم محمد جهانشاهی که رئیس اداره حقوقی سازمان برنامه بود و در نوشتمن قانون سازمان آب و برق خوزستان و گذراندنش از مجلس خیلی رُل اساسی داشت از زمان آقای ابتهاج آنهم مردی بود بسیار شریف و همکار ما بود. با کمک او و پشتیبانی آقای اصفیاء ما قرارداد جدیدی با این مؤسسه لیلینتال و کلارک تهیه کردیم و به اینها خبر دادیم که شما برای مذاکرات به تهران بیایید. این تقریباً توی ماه اواخر پائیز، اواسط زمستان بود اینها آمدند به تهران مذاکراتمان شروع شد اول برایشان یک خورده خیلی شکال بود که در عرض سه سال و خورده‌ای که تا حالا بوده کسی چنین حرفهایی را اصلاً عنوان نکرده ولی وقتی برایشان توضیع داده شد که آقا ما هستیم و شما خودتان در ایجاد چنین سازمانی کمک کردید پس حالا باید اینکه جا بیفتند باید این یک فرم صحیحی به خودش بگیرد. گفتند بسیار خوب . لیلینتال خودش وکیل دعاوی مشاور حقوقی بود بنابراین کارهایش را خودش دخالت می‌کرد. طی دو سه روز ما ماده به ماده این را با این قرارداد را صحبت کردیم و تمام شرایط ما را همه را قبول کردند. که وقتی تمام شد این دوست ما همکاران دیگر ما که آنجا بودند که می‌گفتند اصلاً اینها قبول نمی‌کنند اینها خیلی برایشان عجیب بود. در همین موقع بود که یک چیز تازه‌ای پیش آمد و آن اینکه آقای مهندس هدایت یکروز من دفتر بودم که دیدم پیشخدمت گفتیش که آقای هدایت تشریف آوردند. آقای هدایت هیچ وقت به سازمان ما نمی‌آمد ایشان رئیس سازمان برنامه بودند، وزیر مشاور بودند. ما یک اداره کوچکی داشتیم توی خیابان علائی دیدم بله که آقای هدایت تشریف آوردن خوب سلام و علیک کردیم آمدند نشستند گفتند که من چونکه خودم باعث شدم که شما بیایید اینجا امروز هم یک چیزی اتفاق افتاده که خودم آدم اول نفر بگویم بہت و توی روزنامه نخوانی . من الان کارم عوض شد استعفا دادم و می‌روم بعنوان

سفیر ایران در بلژیک . بنابراین آدم خدا حافظی کنم . خوب من خیلی ناراحت شدم حالا ایشان می‌روند، حالا چه می‌شود، ما درگیر مشکلات عجیب و غریب هستیم با اینها ایشان رفتند و بعداز دو سه روز آقای احمد آرامش شدند رئیس سازمان برنامه و وزیر مشاور. از تصادف روزگار در ابتدا خدمت من که وارد خدمت شده بودم در آن ماههای آخری که دروزارت کار بودم آقای احمد آرامش وزیرکار بودند و چون آنوقت من دنبال این بودم که یک بورس آموزشی بگیرم چندتا بورس وزارت کار داشت که کسانی را می‌فرستاد به انگلیس رفته بودم آقای وزیر را دیده بودم که تقاضا بکنم و یک بورس آموزشی را به من بدهند و آنجا با من صحبت کرده بود از سوابق فامیلی مان معلوم شد که با پسرعموهایم یک ارتباطی پسردائی هایم یک ارتباطی داشته بوده اینها در هر حال این سابقه ذهنی وجود داشت و درطی این سالها هم بعضی وقتها مثل شب عید یا غیره من یک دیدنی از ایشان می‌کردم . ایشان شدند رئیس سازمان برنامه و بعداز دو روز که رفتم برای تبریک به ایشان و گفتم که من اینجا مشغول این کارهستم پرسیدند خوب وضع آنجا چطور هست خیلی چیزها راجع به لیلینتال و کلاک شنیدم و اینها گفتم که بله، اینطور هست و ما الان آماده هستیم قرارداد با اینها تمام شده قرارداد و باید امضا بشود و آقای هدایت رفتند و بنابراین نمیدانیم که چکار کنیم . شما که تازه آمدید شما هم که فرصت ندارید که این قرارداد را بخواهید می‌خواهید آقای اصفیا این قرارداد را بجای شما امضاء بکنند. گفتند مگر اینکه این قرارداد را شما مذاکره نکردید. گفتند مگر شما خودتان امضاء نمی‌کنید، گفتند خوب من هم به اعتبار امضاء شما من خودم امضاء می‌کنم . روز بعدش جلسه امضاء قرارداد بود آقای لیلینتال و آقای کلاک آمدند آنجا آقای آرامش هم با ایشان انگلیسی میدانست آرامش با ایشان خودشان صحبت کرد و بعدهم موضوع قرارداد پیش آمد . آقای آرامش بدون اینکه قرارداد را بخواند امضاء کرد فقط .

سؤال : به استناد امضاء شما.

آقای انصاری : به استناد امضاء من امضاء کرد و دراین چیز بود که مقدمه قبل از فراهم شد که بعداز امضاء قرارداد من یک بازدیدی بکنم از دره تنی که مقداری آشنا بشوم بکارهایی که در آنجا شده خوب یادم هست روز دوازدهم اسفندی بود که این کار انجام شد. بنده روز سیزدهم اسفند از تهران حرکت کردم و رفتم به آمریکا. در این سفر اتفاقاً آقای مهندس طالقانی هم خیال داشت که بازدید بکند از آمریکا. گفتsh که خوب می‌خواهید باهم بروم . گفتم من دارم می‌روم دره تنی را ببینم ایشان هم چون کارش رشته‌اش آبیاری ، ساختمان سد و اینها بود گفت من هم خیلی علاقمندم که ببینم . با لیلینتال و اینها تماس گرفتیم اگر می‌شود دونفری آرنج بکنید گفتند که بله . ما با آقای مهندس طالقانی راه افتادیم رفتم به آمریکا و از طریق ژاپن

برای اینکه رفتیم آنجا. جائی که توربینهای سد را می‌ساختند می‌خواستیم بازدید کنیم ببینیم چه جوری هست و بعد چون توربینها را در ژاپن می‌ساختند، ژنراتورها را در آمریکا می‌ساختند. رفتم به ژاپن از آنجا رفتم به آمریکا رفتم دره تنگی را بطور کامل دیدم. موقع برگشتن قبل از اینکه من بروم به ایران توی یک روزنامه تهران رسیده بود دیدم که نوشتند آقای آرامش گزارشی به مجلس دادند و کارهای آقای ابتهاج را تحت تعقیب قراردادندو قرارداد لیلینتال و کلاک را گفتند باید لغو بشود و رسیدگی بشود چه و چه بشود. قراردادی که ایشان خودش امضاء کرده بود. من برگشم به تهران. رفتم روز اول به چیز خدمت اعلیحضرت رفتم به دربارکه گزارش سفرم را خدمت اعلیحضرت عرض کنم. تصادفاً در آنروز آقای دکتر امینی هم آنجا تشریف داشتند.

سؤال : نخست وزیر.

آقای انصاری : نخست وزیر ، چونکه اعلیحضرت یک مهمان خارجی داشتند فرصتی شد که یک سه ربیعی هم آقای دکتر امینی تشریف داشتند آنجا باهم صحبت کردیم از من پرسیدند که شما چکار می‌کنید گفتم بله رفتم در امریکا برای اینکارها ایشان هم گفتند من مریض هستم آدم تقاضای مخصوصی بکنم بروم یک چندوقتی برای معالجه بعد ایشان شرفیاب شدند بعد هم من . آدم به اداره وقتی که آدم به اداره و چیزها را دیگر گزارشاتی که اتفاق افتاده بود دیدم وقایعی که در جریان بود دیدم بله آقای آرامش بكلی پوزیسیونی در مجلس گرفتند هیئتی می‌خواهند تعیین کنند برای توقف آقای ابتهاج یعنی برای تعقیب آقای ابتهاج که خیلی چیز شده است سوء استفاده‌های شده است و چی چی و معلوم بود خوب بدنیال این یک وقایعی اتفاق خواهد افتاد. صبح روز بعدش بود فکر می‌کنم آقای آرامش تشریف آوردن منزل ما چون خانه شان در شمیران بود نزدیک خانه ما بود چون از سفر آمده بودند تشریف آوردن آنجا گفتند که بله فلانکس من شنیدم که تازه برگشتی از آنوقتی که شما رفتید وقایعی اتفاق افتاد من می‌خواستم خودم بهتان بگویم که چه شده است گفتم خوب من نظرمای شما را خواندم ولی خیلی تعجب می‌کنم شما چطور یک همچین صحبت‌هایی کردید. گفتند خوب دیگر جریانات یک طوری پیش آمده که من دیگر مجبور بودم این حرفها را بزنم و این کارها را بکنم . گفتم خوب بنابراین شما خواهش می‌کنم که استعفای مرا قبول بکنید برای اینکه من روزی که آقای هدایت گفتند ببایم اینجا برای این بود که ببایم اینجا یک کاری را می‌خواستند بسازند حالا شما می‌خواهید که یک قبر اینجا را بکنید و این را دفنش بکنید بهتر است یک کس دیگری که این کار بهتر بلد باشد بیاورید اینجا دیگر حضور من لزومی ندارد. گفتند نه نمی‌شود شما مورد اعتماد من هستید باید باشید تمام

این کار را دنبال کنید گفتم خیلی خیلی متأسفم والله حقیقتش این است که بودن من بصلاح شما نیست . چون اگر من نباشم شما شاید یک کسی را بگذارید با نظر مخالفی به این طرح نگاه کند و مدارکی که شما بخواهید تهیه کند. من باشم نمیتوانم این کار را بکنم گفتند خیلی خوب رفتند. من هم استعفایم را نوشتم فرستادم برای آقای نخست وزیر که آقای شریف امامی که شما به من فرمودید.

سؤال : آقای امینی .

آقای انصاری : نه هنوز آقای شریف امامی نخست وزیر بود آقای امینی را من توی دفتر اعلیحضرت دیدم که می خواستند گفتند من مریضم می خواهم بروم به .

سؤال : آها پس آنوقت نخست وزیر نبود.

آقای انصاری : نخیر نخست وزیر نبودند ایشان همین دو روز قبل از حالا هنوز آقای امینی نخست وزیر نیست آقای شریف امامی نخست وزیر است . من نامه استعفایم را نوشتم فرستادم برای نخست وزیری دیگر هم اداره نرفتم یکی دو روز بعدش بود آن داستان دم مجلس اتفاق افتاد استعفای آقای شریف امامی نخست وزیرشدن آقای دکتر امینی . وقتی که آقای شریف امامی رفتند من گفتم که بروم اداره اسبابهایم را جمع کنم و اینحالا دیگر نخست وزیر تازه آمده است تا ببینیم چطور می شود. اولین نامه‌ای که روی میزم دیدم جوابی بود که آقای شریف امامی به استعفایم داده بودند که زیرش نوشته بودند که نخیر بهیچوجه استعفایتان قبول نمیشود و باکمال قدرت کارتان را تعقیب بکنید و ادامه بدھید این را قبول نکرد حالا منتظریم که ببینیم چه اتفاق میافتد. کابینه آقای دکتر امینی تشکیل شد هر وقت خسته ات می کنم .

سؤال : نه من خسته نمی شوم .

آقای انصاری : کابینه دکتر امینی تشکیل شد و وزراء آقای دکتر امینی آقای ارسنجانی وزیرکشاورزی ، آقای الموتی وزیر دادگستری، و آقای عطاء الله خسروانی وزیرکار، و بقیه آقایانی که اطلاع دارید. خوب .

سؤال : درسازمان برنامه کی را داشت آقای امینی که باشما.

آقای انصاری : درسازمان برنامه آقای آرامش رفتند آقای اصفیاء را گذاشتند آنجا بعنوان قائم مقام مثل اینکه عرض کنم که خوب از لحاظ ارتباطی که با آقای اصفیاء داشتیم کار ما از این بابت درست بود منهم یک باصطلاح ملاقات "کوت واژی" با آقای نخست وزیر کردم . ایشان هم مرا پذیرفتند خیلی محبت کردند گفتند خیلی خوشحالم که شما را می شناسم برای اینکه قبل اهیمنتور که عرض کردم مدت زیادی بنده قائم مقام ایشان بودم در صندوق مشترک و کارمان ادامه پیدا کرد اتا دراین فاصله کار درحقیقت شروع شد از اینکه آقای ابتهاج را گرفتند توی زندان انداختند سرپرونده عمران خوزستان و هر روز ازدادگستری مقداری زیادی از ما اطلاعات می خواستند یعنی دفتر تهران ما تبدیل شد بجای اینکه کارهای اساسی را انجام بدهد دائماً پرونده‌هایی که مال دراین سالها بود سوالاتی می‌کنند مدارک جمع کنیم بفرستیم بدادگستری و این مدارک جمع کنیم باور کنید هزاران صفحه یعنی کار هرکسی درآنجا بود دنبال فتوکپی کردن و پلی کپی کردن اصل مطابق باساد است از این حرفها می‌گوییم اصل مطابق با سواد است . سواد مطابق اصل است . کار همه درحقیقت اینطور شده بود . درعین حالی که در خوزستان تمام طرحها باسرعت درحال پیشرفت بود ۲۱ ملیت مختلف درآنجا کار می‌کردند و تعداد قراردادهایی که بسته شده بود برای انواع مختلف کارها تعداد قراردادها لیستش یک کتابچه می‌شد . یک کار عظیمی درجریان بود و آنها آدمهایی بودند که از جاهای مختلف دنیا آمده اند و می‌خواهند کارشان را انجام بدهند و بایست که پول برسد وسائل برسد تا بتوانند کار انجام بدهند . اینها درگیر این کاردادگستری این مشکلات اینور ما نبود.

سؤال : ولی این مسئله دادگستری و مسئله تعقیب آقای ابتهاج در روند پرداختهایی که مربوط به کار شما بود تأثیری هنوز نگذاشته .

آقای انصاری : نگذاشته چون آقای اصفیاء آنجا بودند خوشبختانه . آقای اصفیاء که به تمام سوابق آشنا بود قراردادها را میدانست خودشان امضاء کرده بودند بنابراین پرداختها انجام می‌شد ماشین کاری می‌گشت . تا اینکه یکروزن از بیرون آمدم دیدم که تمام اداره خیلی متینج است یک منشی داشتیم آنجا این مشغول گریه کردن است و خیلی وضع ناجور است . پرسیدم چه هستش گفتند که شما بفرمائید پیشخدمت درب را باز کرد رفتم توی اطاق دیدم یک چیزی آمد معلوم شد یک احضاریه آمده برای من به دادگستری و بعلت این است که همه ناراحتند و گریه می‌کنند اینها چون آنروز هرکسی را بدادگستری احضار میکردند بعد زندانش میکردند بی آبرو میکردند تا اینکه چه بلا بسرش بباید . آقای الموتی بود درآنجا درحقیقت مثل اینکه گیوتین

را بکار آنداخته بودند هر کسی که میرفت با گناه و بی گناه سرش را میزد. خوب من که تازه آمده بودم توی سازمان آب و برق خوزستان سابقهای روی این کار مدت زیادی نبود که وارد ماهیت اصلی کارها که نشده بودم هنوز بنابراین نگرانی نداشتم گفتم این که چیزی نیستش گفتند شما چکار می‌کنید گفتم خوب فردا میروم به دادگستری دیگر این خیلی ساده است یک سوالی می‌خواهند بگنند من هم میروم یک جوابی میدهم هرچه بدانم میگویم. ظهر اداره تعطیل شد بعداز ظهر آنروز دیدم که آقای نقابت که وکیل دادگستری بود و ضمناً وکیل سازمان آب و برق خوزستان بود. یک مدتی هم نباينده از خرمشهر بود. خیلی وکیل ببرد خیلی مرد فرمیده خیلی دانشمند بود واقعاً. دیدم آقای نقابت آمد منزل ما گفتش شنیدم شما را به دادگستری احضار کردند گفتم بله، چیزی نیستش بعنوان مطلع مرا خواستند خوب مطلع میروند اطلاعش را در اختیار میگذاردم مگر غیر از این است. گفت نه پسرجان شما بلد نیستید اینجا را این جریانات را نمیدانید. این ظاهر قضیه است باید دید پشت این قضیه چه هست. گفتم خوب من چه میدانم پشت این قضیه چه هست گفت شما کاری که می‌کنید تلفن را بردارید به آقای نخست وزیر بگوئید که شما را خواسته‌اند شما وزیر سابق هستید اگر که شما را می‌خواهند راجع بکار یکدفعه ممکن است مطلبی مربوط به دوره وزارتان باشد آنوقت یک قانون خاصی دارد اگر مربوط به این باشند بخواهند پاپوش دوزی برایتان بگنند آنجا نگهتان میدارند وقتی هم نگهداشتند فرقی نمیکند که شما مجرم باشید یا نباشید یا چه جوابی داشته باشید دیگر کارتان از کار گذشته و وقتی توی روزنامه درمی‌آید که فلانکس را گرفته‌اند مشکلات بدی برایتان پیش می‌آید این کار را نکن گفتم آخر نخست وزیر وقتی را بگیرم که درست نیست گفت نه اینکار را باید بگنید من تلفن کردم به نخست وزیری گفتم می‌خواهم با آقای نخست وزیر صحبت بگنم فوری آقای دکتر امینی پای روی خط تشریف داشتند عرض کردم خدمتشان که قربان یک همچین چیزی هست آقای نقابت هم اینطوری آمدند می‌گویند من داشتم میرفتم ولی آقای نقابت می‌گویند اول بشما اطلاع بدhem گفتند خوب کاری کردید شما بگذارید من به شما دمرتبه خبر میدهم. ما نشسته بودیم یکریغ دیگر آقای دکتر امینی تلفن کردند گفتند که من با آقای الموتی صحبت کردم شما فردا صبح ساعت ۸ اول بروید دفتر آقای الموتی آیشان خودشان ترتیب کارها را میدهند. خوب آقای نقابت رفتند صبح رفتم دفتر الموتی آقای الموتی آمد معلوم شد که در دورانی آیشان را گرفته بودند زندان کرده بودند با پسردادیهای من هم زندان بوده سرلشگر انصاریها، سرتیپ انصاری زمانی که رفتند اعلیحضرت رضاشاه

سؤال : زمان متفقین .

آقای انصاری : زمان متفقین گرفته بودند الموتی درزندان بوده و با اینها دوست شده بود این سابقه را داشت و دائم پدر مرا می‌شناخت خلاصه این صحبتها را کرد گفت من شما را می‌شناسم با لحن محبت آمیز خیلی زیاد قمهوهای برای من گفت آوردن که دیگر آن ترسی که داشتم از دستگاه دادگستری بریزد خیلی آنروزها همه وحشت داشتندکه بروند دادگستری . بعد به من گفت که آقای انصاری شما منصفانه به من بگوئیدببینم دراین دستگاه سوء استفاده شده است یا نه گفتم آقای الموتی من ببینید شما بیشتر از پنج ماه نیستش که آمدم اینجا و این مدت کار ما رسیدگی به قرارداد و یک کارهای دیگری بوده و هنوز به متن کار که من هنوز وارد نیستم و اصلاً این چنین کاری که درآنجا من رفتم دیدم شده چنین کاری تابحال دردستگاه دولت ندیدم که شده باشد برای اینکه نوع کارش فرق دارد آدمیائی که آنجا هستند فرق دارد اصلاً ضوابطی که برای انجام این کارها هست با ضوابطی که ما در دستگاههای دولت داریم نمی‌خواند شما خودتان میدانید که مثلاً مقررات خرید دردستگاه دولت برای چه نوع چیزهایی هست . میز و صندلی و مداد و اتومبیل از این چیزهاست . هیچوقت با آن مقررات که همش براساس مناقصه براساس فروش براساس مزایده خرید براساس مناقصه است اینجا این کار قابل تطبیق نیست اگر می‌خواهید که واقعاً بدانید حقیقت این کار درست شده یا نشده شما از طریق مقامات بین الملل ، بانک بین الملل هستش . مؤسسات بی طرف هستند از سوئد از سوئیس از یک جائی که یک نوع کارهای سدسازی کرده باشند کارهای عمرانی کرده باشند از دولتهای آنها بخواهید یک دونفر و سه نفر آدمیهای وارد بفرستند که آنها ببایند کار اینها را یک نگاهی بکنند اگر که کارخلافی کرده باشند آنها گزارششان را به شما بدهند والا فرستادن یک آدم معمولی بازپرس معمولی پائین بفرستید که برود که بخواهد دزدگیری بکند غیراز اینکه یک زخمی ایجاد بشود و هیچ چیز گیرтан نیاید چیز دیگر نیست . گفت خیلی مشکرم . حالا شما بروید پهلوی این آقای نصیری یک سوالاتی می‌کنند جواب بدهید گفتم خیلی خوب تلفن کرد به آقای نصیری گفتش که آقای انصاری می‌بایند پهلوی شما سوالاتی که دارید بکنید و ازشان بعداً تشریف می‌برند منزلشان می‌خواست بگوید که ما را توقیف نکند آنجا . من که رفتم پهلوی نصیری آدمی دیدمش که حداکثر مثلاً یک سه کلاس دانشکده حقوق را خوانده باشد یک کارهای خیلی معمولی توی دادسرا کرده باشد . سوالاتی که ازمن میکرد من انتظار داشتم مثلاً سوالاتی درمورد کارهای سد ، کارهای آبیاری ، کارها برق ، کارهای نهرکشی ، خرید بولدوزر ، نمیدانم متخصصین خارجی که آوردن از این جور چیزها باشد دیدم سوالات تمام درمورد این است که آقای دکتر کاظمی رفتند و اینها را بردند درآنجا درآن مهمانخانهای که بودند صورتحساب مثلاً درشب آنجا نوشته شده مقداری مشروب یا اینکه پول اطاق اینقدر . اینها کجا بوده درصورتیکه اطاق بالایش نوشته بود این مهманخانه شهرداری اهواز بوده یک سوالات خیلی اصلأ درشأن چنین مطلبی نبود یک مقداری از این سوالات از من کرد بعد گفت بفرمائید . این

کار ما در دادگستری از این بابت تمام شد بعد آمدم توی اداره همه دیگر خیلی خوشحال و خندان که مسئله گذشته . این شروع کار است .

سؤال : من یک سوال بکنم از شما قبل از اینکه وارد مرحله بعدی بشویم که این کار راه بیفتند دولت آقای دکتر امینی که شروع کرد به این بگیر بگیری ها شما این را می گوئید بیشورش الموتی بود که دنبال جریان بود دنبال چه بود آقای الموتی چه می خواست چرا دنبال اینهمه باصطلاح دادگاهی کردن کسانی بود که قبل از آن کار کرده بود مسئله خاصی داشت یعنی شما احساس خاصی دارید راجع به اینکه الموتی این چرا بدنبال این برنامه بود .

آقای انصاری : والله الموتی معروف بود دردادگستری که بسیار آدم درست است وکسانی که با الموتی درتماس بودند همه می گفتند آدم خیلی سليم النفس، خیلی آدم خوبی است ذاتاً ابا الموتی سابقه حزب توده و شاید یکی از جزء آن ۵۳ نفر شاید بوده یا نبوده نمیدانم در هر حال سابقه می گفتند سابقه حزب کمونیست داشته طبیعی است درکسانی که درآن چهارچوب فکری قرار می گیرند اینها درباره استabilیش منت سلطنتی (Establishment) استabilیش منت دولتی با یک نظر خیلی بدی نگاه می کنند شاید تمام کسانی که در داخل آن سیستم کار می کنند آنها را بعنوان مجرم نگاه می کنند بهشان حالا این سالها گذشته آقای الموتی آمده شده وزیر دادگستری درآن چهارچوب فکری است در زمانی هستش که می آید و رئیشش هم که آقای دکتر امینی است با دکتر اقبال مخالف بوده و باهم درگیر سیاسی بودند همیگر را میزدند این دوتا را سرهم می کنیم شاید آدم می بیند که یک مقداری اقلأً این جواب آن رفتار ایشان درمورد این بگیر بگیرها بدهد که تصور می کردند قبلأً همه جا دزد بازار بوده حالا آمده‌اند باید همه را یکی به یکی بگیرند . من شنیدم که فرستاده بودند بدنبال تمام کسانی که با دکتر اقبال کار می کردند برای اینها چند دسته بازپرس فرستاده بودند که بروند در دورانی که اینها سر کار بودند تمام کارهای اینها تمام نامه‌هائی که از دفتر اینها صادر شده بروند همه اینها را بازرسی کنند و ببینند می توانند مدرکی پیدا کنند یا نه حتی برای من فرستاده بودند درخزانه چون که من وزیرکار کابینه دکتراقبال بودم قبلأً هم خزانه دار بودم سه دسته آدم فرستاده بودند درخزانه که ببینند آیا درآنجا یک مدرکی می توانند پیدا کنند که بگویند فلان مأمور زمان دکتراقبال دزد بوده بگیرندش از اینکارها را می کردند و این چیز زمان بود .

سؤال : دراین دورانی که الان شما دارید صحبتیش را می کنید و دوران نخست وزیری امینی و دیگران راجع

بهش حرفهای زیادی در هر صورت نسبت با امریکائیها زده میشد دوره ریاست جمهوری کندي است و بعد کندي هم یک صحبت‌های می‌شود راجع به نظر کندي حالا اگر خودش نه اقلًا نظر برادرش نسبت به نظام سلطنتی در ایران و نسبت به کسانی که در آنجا بودند و بعد هم باصطلاح یک سلسله فشارهایی برای ایجاد یک تغییرات نسبتاً عظیم . شما در این زمینه چه بنظرتان میرسد چه دیدید آیا در ارتباطاتی که شما داشتید چیزی از این قبیل مطرح بود .

آقای انصاری : من هیچ چیزی حقیقتاً نمی‌توانم عرض کنم بدانم که بطور مستقیم امریکائی‌ها دیده باشم شخصاً که فشار آورده‌ند که دکتر امینی بباید خوب همین حرفی که شما می‌زنید خیلی گفته می‌شد با کمک کنديها برای اینکه ایشان در واشنگتن بودند ارتباطاتی داشتند و اینها فشار آورده‌ند بعنوان یک آدمی بفرستند که آنجا اصلاحاتی انجام بشود و خیلی‌ها شاید فکر می‌کنند وقتی که دکتر امینی در آنجا بود سعی می‌کرد که کارهای مخالف میل اعلیحضرت انجام بدهد یعنی یک پوزیسیون مقابل داشت . من نمی‌توانم این را تأیید بکنم به آنصورت برای اینکه در بربخوردگاهی بسیار محدودی که در آن پریوت با آقای دکتر امینی داشتم چند دفعه بودم مثلاً همراهشان که تلفن می‌کردند به اعلیحضرت صحبت می‌کردند همیشه نهایت درجه احترام، نهایت درجه باصطلاح آن کاری که باید بکند یک نخست وزیری در مقابل شاه بکند تمام این کارها را می‌کردند کار خلاف نمی‌کردند . یعنی ارسنجانی خیلی اروگانت (arrogant) بود در مقابل اعلیحضرت خیلی من من می‌زد، دست توی جیبش می‌کرد . تظاهرات اینطوری می‌کرد حالا یک وقت هم یک چیزی گفت ضمن کار خواهم گفت خدمت شما ولی آقای دکتر امینی آدمی نبود که با اعلیحضرت بخواهد درگیر بشود . دکتر امینی سالها می‌خواست نخست وزیر بشود علاقمند بود و می‌گفت ولایق هم بود که نخست وزیر بشود . به اینجا رسیده بود متأسفانه staff نداشت . متأسفانه تیمی که برایش یک برنامه حساب شده تهیه کرده باشند و پیاده بکنند و قبلًا حساب شده باشد نداشت آقای دکتر امینی . بطوریکه بعضی از وزراء شان را نمی‌شناخت اصلاً که کی هستند . دنبال یک آدم می‌گشتند یکی را انتخاب کرده بودند بعنوان وزیر مثلاً . یا مثل وزیر راهش یک کسی بود که آقای دکتر امینی باهش ارتباطی نداشت . یا عطا الله خسروانی را نمی‌شناختند با توصیه احمدعلی بهرامی که گفته بود خوب عطا الله خسروانی بگذارید عطا الله خسروانی گذاشتند وزیر کارکه کار خیلی خیلی مهمی دروزارت کار . بعلت نداشتن یک برنامه حساب شده و نداشتن یک عواملی که این برنامه‌ها را اجرا بکنند دکتر امینی می‌سیون شکست خورد و گرنه هیچ دلیلی نداشت به آن صورت بد شکست بخورد . در این زمانها بود که یک روزی جناب آقای علاء تلفن کردند به من و مرا احضار کردند بروم دربار آنجا که رفتم دیدم که خیلی بلند شدند پشت میزشان با احترام به من یک چیزی لطف کردند فرمودند این مرحمت

اعلیحضرت به شماست گفتم چه هست گفتند که شما به آجودانی کشوری اعلیحضرت مفتخر شدید. خوب من خیلی خیلی خوشحال شدم که یک همچین چیزی افتخاری را به من دادند و تشکر کردم گفتم که خوب من چه باید بکنم گفتند که خوب شما می‌توانید اینجا دیگر هروقت بخواهید بیائید به دربار احتیاج به وقت گرفتن اینها نداریدو هروقت هم بخواهید می‌توانید شرفیاب بشوید. این برای من خیلی معنی داشت که اعلیحضرت می‌دانستند که دراین زمان من بتوانم که مستقیم بروم آنجا گزارشات مربوط به خوزستان را خدمتشان بدhem چون من کار دیگری غیر از خوزستان نداشتم و تشکر کردم و مرخص شدم و بعد از یکی دوهفته رفق خدمتشان برای عرض تشکر و عرض کردم که کار ما درچه مرحله‌ای است فرمودند که ادامه بدهید هروقت هم مشکلی توی کارتان هست من را درجریان بگذارید. مشکل کار ما درآن موقع خیلی خیلی زیاد بود از جاهای مختلف برای اینکه اصولاً درجایی که مأمورین دادگستری مشغول پرونده سازی زندان کردن افراد هستند و رئیس تمام این کارها آقای ابتساج را گرفتند توی زندان انداختند کارکردن درمورد آن پروژه برای همه کارمندان خیلی کار مشکلی شده بود چون کسی حاضر نبود که اسمش را روی کاغذ بگذارد. فرنگی‌ها کارشان را می‌کردند ولی ایرانی‌ها می‌ترسیدند که هر عملی را که می‌کنند فردا برایشان باعث یک پرونده می‌شود. حسن کار هم البته این بود اغلب کسانی که ما درچیز داشتیم درتوی برنامه داشتیم اینها جوان بودند اینها هنوز نمی‌دانستند دادگستری ممکن است چه بلائی بسرشان بیاورد. این بود که کارها ادامه پیدا می‌کرد . ازاین طرف هم هی از ما از سازمان برنامه از جاهای مختلف شروع شده بود به سؤال کردن راجع به مطالب مختلف پروژه‌ها. سازمان آب و برق خوزستان همینطور که هستیم یک دفتر کوچک بود کارهای اصلی دست خود به اصطلاح انجام دهنده‌گان که مؤسسه امریکائی بود و ما باید از آنها چیز می‌گرفتیم گزارش می‌گرفتیم که می‌توانستیم گزارش بدهیم . برای گرفتن این گزارش هم دائماً یک وقت ها ما را درحقیقت اینها طفره میرفتند برای اینکه هم staff زیادی نداشتند و اگر می‌خواستند وقتیشان را صرف فقط گزارش دادن به ما بکنند به کارهای اصیلیشان نمی‌رسیدند خیلی مشکل اجرایی توی کار زیاد بود . تا اینکه یک روز رئیس اکزاكتویافیسر (executive officer) آن کمپانی ، مدیرعامل اجرائیشان که آمده بود به ایران یک جلسه‌ای کردیم ازطرف ما من بودم دکتر احمدی بود ، حسن شهمیرزادی بود نشستیم درجلسه و یکی دونفر دیگر از همکارانمان از طرف آنهم یک چهار و پنج تا امریکائی بودند من یک چیزی برای اینها گفتم بد نیست این را برای شما بگوییم به این گفتم که من اخیراً که واقعیت هم داشت گفتم یک کارتی دیدم که نشان میداد در یک جائی که یک زوی (ZOO) حیوانات است شب دارند فیلم میدهند اعلام کردند که اینجا دارند فیلم میدهند و تمام حیوانات آمدند شب بلیط خریدند نشستند این فیلم را تماشا کنند. بتدریج وارد شدنداز عقب نشستند بزرگها عقب کوچکها جلو. آن کوچک کوچکی که جلو نشسته بود قبل از اینکه فیلم شروع بشود یک گوریل

گنده وارد شد و بليط هم نخريد آمد جلو يكданه صندلی گذاشت نشست جلوی اين کوچکی فيلم که شروع شد اين فيلم خيلي خنده دار بود تمام اينها حيوانات شروع می‌کردند خنديدين ، دست ميزدند، جيغ ميزدند اينها. اين کوچکی که اين پشت نشسته بود هرچه کاري ميکرد هيج چيز نمي‌دید و همينطور هي جيغ ميزد و کسی هم حرف اين را گوش نمي‌کرد. گوريel برگشت گفت تو چرا اينقدر صدا می‌کني گفت آخر من هيج چيز نمي‌بینم . گفت تو آنجا بنشين هروقت من خنديدين تو هم بخند وضع ما و شما هم همينطور است . برای اينکه ما هرچه از شما می‌خواهيم شما (پایان نوار ۵ ب)

شروع نوار آ

تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ۲ مارس ۱۹۹۱ نوار ششم روی یکم.

سؤال : بفرمائید راجع به صحبت با اين آقایان رهبری بود در ارتباط با آن داستان.

آقای انصاری : اين داستان بيشتر از هر مسئله‌ای روی اينها اثر کرد و حقیقتاً از روز بعد اينها پیام ما را گرفتند که ما اينجا ننشسته‌ایم که شما هرچه بگوئيد ما گوش بكنيم ما يك سازمانی هستيم که بايديان کار را بعداً دنبال بكنيم. بنابراین قدم بقدم باید از اولش وارد باشيم توى اين کار و قول دادند اين کار بشود و اين برنامه ادغام ايرانيها در برنامه يك شدت خيلي زيادي گرفته بود. خوب برنامه‌ها بطورکلی همانطور که عرض کردم چند برنامه اصلی بود که مهمترین اينها ساختن خود سد بودکه اين سد در آن زمان ششمین سد بلند دنیا بود و ۱۲۰ هزار هكتار زمين را آبياري می‌کرد مقدار آئي که پشت اين سد جمع ميشد سه ميليارد دویست ميليون متر مکعب يعني تقريرياً ۱۱ برابر سد کرج بود. پانصد و شصت هزار کيلوات برق اين سد ميرفت و اين برق هم برای خوزستان هم برای تا تهران پيش بینی شده بود که مصرف بشود و اين سالهای آخر از آنجا تهران را تغذيه می‌کرد آن سد. در آن زمان بتون ريزی سد نزديک ميشد، ما فکر کردیم که اولین فرصتی است که اقلأً يك عده‌ای را از کسانی که دست اندر کار اين مسائل هستند و فقط فکر می‌کردند که آقای ابتهاجی آمده در اينجا يك عده خارجي را آورده خروار خروار پول ايران را داده به اينها و نوکر خارجي‌ها بوده همه را خوردن، و پردن، چاپیدند، حالا يك عده هم دارند اين وسط ماست مالي می‌کنند کار و اينها اينطوری داشتند به اين طرح نگاه می‌کردند. فکر کردیم اولین فرصتی که يك عده‌ای بیایند اصلاً ببینند خوزستان کجاست اصلاً طرح کجاست چه هست. بنابراین برای بتون ريزی سد ما يك

طرح ریختیم، کاری کردیم که ۳۵۰ نفر را از وکلاء و سناتورها هیئت دولت تمام سرکردگان قوم را ما بردمیم به خوزستان با ترن. خاطرم هست ترن اوش هم کوپه اول حتی سپهبد بختیار رئیس سازمان امنیت هم آمد. اعلیحضرت هم تشریف فرما شدند برای بتون ریزی سد. وقتی که همه پیاده شدند آنجا در آن شرایط رفتن از این تونل ۶ کیلومتری در داخل عمق این کوه و رسیدن به آن پای دره‌ای که از هر طرفش این دیوارهایش نیم کیلومتر ارتفاع داشت اصلًا یک ابیت عظیمی داشت آنجا. آقای مهندس اصفیا یک گزارش مختصری دادند و گزارش اصلی را باید من می‌دادم که فکر کردم که اگر از روی کاغذ بخوانم خیلی بورینگ (خواهد بود اینها خسته کننده این بود که ۴ صفحه گزارش بود همه را حفظ کردم و تمام اینم گزارش را من بدون نت حضور اعلیحضرت گزارش را گفتم نمی‌خواستم حواس شنونده‌ها پرت بشود از مطلب. یکی از چیزهای این گزارش این بود که این سد بعد از ۱۶ ماه تمام می‌شود و همه این کار را بعنوان یک ادعای پوج مثل سایر حرفهایی که بعضی وقتها گفته می‌شد گفتند اینهم یکی از آنهاست، تلقی کردند. اعلیحضرت خوب خیلی خوشحال بودند که یک همچین وضعی هست همه خیلی امپرس (Impress) شدند از وضع آنجا و مشکلی کار که اینطور هم نیست که آقا این پولهایی که اینها گرفتند همه را رفتد خرج بیخود کرده باشند. این اولین برخوردي بود که در حقیقت رجال گرداننده کار در خوزستان انجام بشد. از آنجا که برگشتم کار البته به سرعت پیش رفت ترتیبی داده شده بود که در عین حالی که سد تمام می‌شود ۴۰۰ کیلومتر برق این سد در خرمشهر آنجا رسیده باشد و شبکه خرمشهر آماده باشد، شبکه اهواز آماده باشد که توربینها را که روشن می‌کنند، چراغهای آنجا روشن بشود. و بعد از ۱۳ ماه سد تمام شد و وقتی که ۱۳ ماه تمام شد بعرض اعلیحضرت رساندم خیلی خوشحال شدند. ضمناً در این فاصله من دیدم برای اینکه همه باز اینقدر حمله نکنند و بالاخره این سد این طرح را نگشند از حضور اعلیحضرت استدعا کردم که اجازه بفرمایید که این سد ششمین سد بزرگ دنیاست در این منطقه تقریباً بزرگترین سد این منطقه هستش و یک بنائی است که تا صدها سال خواهد ماند به اسم محمد رضا شاه نامیده بشود. اعلیحضرت البته یک خوردۀ فکر کردند و بعد اجازه فرمودند. من خدا را گواه می‌گیرم در این مورد هیچ حالت تبلّق این حرفها توش بپیچوچه وجود نداشت فقط دلم می‌خواست یک طوری باشد که چون اسم اعلیحضرت رویش هست اقلًا دیگران از این بابت کار نکنند پروژه را بگشند جرأت نکنند و این کار خودش را کرد، کار سد تمام شد. وقتی که تمام شد بعرضشان رساندم خیلی اسباب خوشحالیشان شد، تشریف آورند گفتند خودم برای افتتاح می‌آیم برنامه‌ای برای افتتاح سد ما درست کردیم و آن گروهی که بردۀ بودیم به اضافه گروههای بیشتر از روزنامه نویسان تمام اینها، اینها را بردیم و در محل سد و وقتی همه دیدند که بله همانجایی که یکسال پیش آمدند و الان سدی هست و اینها و اعلیحضرت کلیدی که زدند آب از دریچه‌های سد آمد برق و

موتورها شروع بکار کرده در خرمشهر هم چراگها روشن شد خیلی روز خوب شادی برای همه بود. دیگر واقعاً تا آتیروز من که اعلیحضرت اینقدر خوشحال نمیدیده بودم که یک چیز به این قشنگی درست شده بود. ولی یک چیزی اتفاق افتاد در همین روز که حقیقتاً خیلی اسباب تأسف است. بعد از اینکه مراسم افتتاح انجام شد خانه یکی از کارکنان خارجی این ساختمان را تمیز کرده بودند که اعلیحضرت آنجا تشریف فرمایشوند یک قهوه، یا یک چائی چیزی میل کنند و بعد تشریف بیاورند به اندیمشک که در آنجا ما چون وسط روز بود نهار پیش بینی کرده بودیم برای تمام کسانی که آمده بودند پذیرایی نهار میشدند و بعداز نهار با طیاره و ترن مراجعت میکردند. در آنجا که نشسته بودیم که فقط اعلیحضرت تشریف داشتند، سپهبد یزدان پناه، آقای دکتر امینی نخست وزیر، آقای ارسنجانی وزیرکشاورزی، آقای آتابای و بنده. اعلیحضرت که خوب خیلی خوشحال بودند گفتند بله، خوب کار خوبی انجام شده، ارسنجانی در چنین حالتی که اینقدر شاه مملکت خوشحال است برگشت گفت قربان هرچه از این کارها بشود خیانت است. یک دفعه باور کنید مثل اینکه یک سطل آب سرد روی سر اعلیحضرت ریختند و برگشتند رنگشان خیلی . . . شد گفتند یعنی چه. گفت بله، مملکتی که اینقدر احتیاج به کارهای دیگر دارد، اینقدر کسری دارد جای دیگرش آدم بباید در اینجا وسط کوهها اینهمه پول صرف این ستد بکند اینکه همیشه می شود ساخت باید اول بکارهای دیگر رسیدگی میشد، شروع کرد یک مقداری از این لاطائلات گفت، بقدری اعلیحضرت ناراحت شدند که اصلاً سرشان را برگردانند که حالتی دیگر از جایشان بلند شدند حرکت کردند که خود ارسنجانی هم البته ملتفت شد که این حرف اگر هم عقیده اش هست اگر هم حرف درستی باشد جایش گفتش در آن روز آن لحظه نبود. خوب این تمام شد، اعلیحضرت به تهران مراجعت کردند ولیکن بودن این، دیدن این ستد، کار خیلی در روحیه همه مردم اثر کرد. خوب مخالفین در آتیروز خیلی چیزهای مزخرفی هم می گفتند. یک روزنامه نویسی مثلاً روزنامه ای چاپ کرده بود که این کار، کار باصطلاح خیانتی است و این را ستد را ساختند برای اینکه آب را در پشتیش جمع کنند و آنروزی که می خواهند این مملکت را نابود کنند این ستد را بشکنند و تمام شهرهای خوزستان را از بین ببرند و این کار مخالفین ایران است. یک همچین چیزهای هم در آن چیزها گفتند. این کار ستد تمام شد بلاfacile بعد از چند ماه خوشبختانه کار نیشکر داشت به نتیجه میرسید که آنهم یکی از بزرگترین طرحهای بودکه بعد از سالیان سال یعنی بعد از قرنها صنعت نیشکر در ایران احیاء میشد. این همانطور که اطلاع دارید در باصطلاح اشعار ایران راجع به بودن نیشکر در ایران گفته شده و زمان ناصر خسرو می گویند که در کنار کارون زیر درختها مسافت می کرد، خوزستان جای سرسبزی بود، قند پارسی را به بنگاله می بردند، از این حرفها ولی کسی اثر قابل لمسی از نیشکر در خوزستان هیچ وقت نمی دید. تا زمان اعلیحضرت رضا شاه که این کار را در اهواز شروع کرده بودند

بصورت آزمایشی که ببینند نیشکر درمیآید یا نه. متأسفانه درآنجا نتیجه خوب نداده بود. بعد از اینکه احیاء نیشکر جزء طرحهای خوزستان قرار گرفت و دستگاه لیلینتال متخصصینی آوردند از هاوائی که بررسی بکنند آنها تشخیص دادند که منطقه اهواز برای این کار خوب نبوده جا را خوب انتخاب نکردهند و جای مناسب برای این کار در هفت تپه هست بین اهواز و اندیمشک. برای این کار ده هزار هکتار زمین گرفته بودند که پنج هزار هکتارش را صاف میکردند و آبیاری میکردند و طرح اولیه نیشکر را در آنجا اجرا میکردند. همانطور که عرض کردم در اولین دفعه‌ای که بندۀ رفتم آنجا تازه نهال‌ها را آورده بودند ولی داشتند زمینهای را صاف میکردند و کارخانه تصفیه شکر را اسکلتش بود که قراردادهایش بسته شده بود، در حال ساختمان بود. دراین فاصله نیشکرها موقع برداشتستان بود. بعض اعیان‌حضرت رساندم که اعلیحضرت خیلی اظهار علاقه کردند که تشریف فرما بشوند برای افتتاح کارخانه نیشکر و دیدن مزارع. خوب دراین مورد هم ما دو مرتبه یک برنامه‌ای ترتیب دادیم که کسانی که باز روی برنامه خوزستان اظهار نظر میکردند اینها هم ببینند که دراینجا هم چه کاری انجام شده. خوب وقتی که همه آمدند آنجا دیدند که مزارع درآن موقع ۲۵۰۰ هکتار زیر کشت بود که تا چشم کار میکرد مزارع نیشکر بود، وقتی که کارخانه را بازدید کردند و دیدند که کیسه‌های شکر از آنور آمد بیرون همه قبول کردند که این کارها دیگر حقه بازی نیست و دیگر اینهم وجود دارد. البته توی این کار ما دچار خیلی مشکلات زیادی شدیم درمورد نیشکر که من باید برای شما شاید که لازم باشد یک مقدارش را عرض بکنم. این طرح نیشکر بطور کلی خوب یکی از چیزهای اولیه‌اش این بود که باید نهال هائی که متناسب با شرایط ایران باشد پیدا بکنند. مزارع نمونه درست کرده بودند کسی که مجری این طرح بود یک مؤسسه بود که مرکزش در هاوائی مال لیلینتال اینها پیدا کرده بودند و آن حاضر شده بود که بباید در هفته تپه این کار را انجام بدهد یک مشاور به اصطلاح بی طرف هم آنها گرفته بودند که کار آنرا نظارت بکند، آدمی بود به اسم هونیک یک هلندی بود خیلی یکی از متخصصین بزرگ دنیا بود این هلندی. مؤسسه‌ای که کار را انجام میداد مؤسسه امریکائی بود و تمام کارکنانش امریکائی بودند اینها برای صاف کردن زمین که اولین کاری است که باید آنجا انجام بدھند دچار مشکلات زیادی بودند چون درآن زمان درخوزستان حتی بولدوزر درایور پیدا نمیشد و اینها مجبور شده بودند از کالیفرنیا استخدام کرده بودند آورده بودند آنجا که برای صاف کردن زمینها. چون درآن زمان کسی نمی‌دانست که چکار باید بکند کار خیلی تخصصی بود نیشکر را کاشته بودند طرح این بود که بعد از اینکه این کاشته شد با ماشین اینها را درو بکنند و همانطور که در هاوائی و جاهای دیگر هستش چون آنجا از بالا به اصطلاح بطور طبیعی درمی‌آید و بارانهای زیاد آبیاری میکند آنها را در خوزستان آبیاری زمینی برای اینها. معدن‌ک اینها ماشین آورده بودند برای بریدن نیشکرها. وقتی موقع درو شد این ماشینها

زیاد کار نمی کرد، چون پست و بلند بود پائین مقدار زیادی از نیشکرها میماند روی زمین و ماشینها مگر خراب میشدند و تند و تعویض کردنش خیلی وقت را می گرفت. شروع کردند با کارگر محلی درو کردن. کارگرهای محلی حداقل روزی یک تن تا یک تن و نیم اینها درو می کردند و درو کردن را شما حساب بکنید که ۲۵۰۰ هکتار زمین که توی هر هکتارش اقل نمیدانم ۱۰۰ تن نیشکر هستش چنین نهال نیشکر هست چه وقتی را می گیرد در صورتیکه این باید در یک مدت خیلی کوتاهی درو بشود. فکر کردند که برای اینجا در استرالیا که با دست می برنند آنجا پروداکشن (Production) هرنفری خیلی بیشتر است. یکنفر را از آنجا بیاورند که به اینها یاد بدهد. یک استرالیائی آورند آنجا و این استرالیائی در یکروز ۳۵ تن درو می کرد در مقابل یک تن و نیم ایرانی.

سؤال : یک استرالیائی یعنی یکنفر.

آقای انصاری : یکنفر ۳۵ تن در روز این نیشکر درو می کرد.

سؤال : این رقم، رقم خیلی درشت است.

آقای انصاری : البته یک داس مخصوصی این درست کرده بود تیغه مخصوصی داشت که تیغه و خود این آدم در روز پنج تا استک می خورد. مرد گردن کلفت و ۳۰ ساله بود و هر غذایش به اندازه تمام مزد یک کارگر ایرانی بود. ولی این آدم برای این یک کلاس درست کرد، یاد داد بهشان و چیزها را عوض کردند داس ها را عوض کردند و پروداکشن (Production) کارگرهای ایرانی از یک تن تا یک تن و نیم به ده تن رسید و این ماشینها را بکلی کنار گذاشتند و این سنت الان در خوزستان برپا شد، برقرار شده و کارگرهای لر در موقعیش می آیند و این نیشکرها را درو می کنند و میدانند که حالیه چکار کنند و تولیدشان هم بسیار بسیار تولید خوبی است. این یکی از آن چیزهای جالبی بود که در طی این کار موفق شدیم.

سؤال : حالا نیشکر یکی از باصطلاح تولیدات خیلی اساسی است.

آقای انصاری : بله اساسی است. چیزی که اتفاق افتاد بعد از اینکه نیشکر تولید شد باصطلاح شکر بدست آمد برای ما مهم بود که آیا این کار اقتصادی است یا نیست. برای این کار روی یک ایدئولوژی که بهتر

اینجا صنعت نیشکر باشد اینها، کسی نمیدانست چه درمیآید راه افتاده بود. تا آن زمان درحدود ۴۰ میلیون دلار خرج این پروژه شده بود ۴۰ تا ۴۵ میلیون دلار الان درست رقمش خاطرم نیست درهمین حدود بود.

سؤال : پروژه نیشکر.

آقای انصاری : پروژه نیشکر برای اینکه مطمئن بشویم که چطور هست من خواهش کردم یک کمیسیونی به سرپرستی آقای مهندس راجی که قبلاً معاون سازمان برنامه بود، آقای دکتر حسین کاظم زاده که در سازمان برنامه رئیس اداره طرحها بود، آقای کورس رجالی که عضو سازمان بود اینها رفتند به خوزستان که بررسی بکنند وضع طرح نیشکر را و ببینیم که آیا این کار اقتصادی هست یا نیست. و این کار را بکنیم تمام ارقام اینها را همه را در اختیار آنها بگذارند اینها رفتند یک بررسی‌هایشان را کردند گزارشی که آنوقت آن زمان آوردند ظاهر قضیه این بود که شکر کارخانه هفت تپه کیلوئی سه تومان و پنج ریال تمام می‌شد درحالی که درهمان زمان ما شکر را دربازار آزاد کیلوئی یک تومان می‌توانستیم وارد کنیم یعنی سه برابر و نیم گرانتر بود. منتهی دراینجا آقایان هم خیلی نگران بودند که خوب به اینصورت که هست این طرح اقتصادی نیست و بایستی که درش را بست درست است که ما کیلوئی یک تومان می‌خریم از خارج در بندر این را بباییم سه تومان و پنج ریال خودمان تولید بکنیم. یک نکته‌ای که بخصوص این بحث را من با رجالی و کاظم زاده داشتم و آنها هم قبول کردند همینطور آقای مهندس راجی که ما باید دراینجا هزینه به اصطلاح ایجاد طرح را از هزینه جاری جدا بکنیم برای اینکه یک کاری هست کار دولوپمنت (Development) است. مثلاً اتفاقاً درهمان زمان من یک گزارشی خوانده بودم که راجع به کارخانه بایر بود و درست کردن آسپرین که اولین آسپرین هائی که درست کرده بودند درآن زمان ۱۲ میلیون دلار خرج مان شده بود و پروداکشنی که پیدا کرده بودند مثلاً ده تا آسپرین درست کرده بودند یک تعدادی آسپرین بود که اگر می‌خواستیم بر آن اساس حساب کنیم آسپرین یکی رقم عجیبی پیدا می‌کرد. به اینجهت بود که گفتیم که منطقیش این است که بیایند خرج دولوپمنت را خرج ریسیج را پیدا کردن زمین خوب، پیدا کردن نوعه آبیاری خوب، پیدا کردن نهال خوب تمام این خرجهایی که برای یاد دادن کارگرها شده اینها را نباید بعنوان خرج همیشگی طرح بگیریم یعنی باید سرشکن کرد در یک پری پری (Period) دراز مدت نه روی یکسال اگر روی یک پری یند مثلاً ۳۰ ساله این را ما حساب بکنیم می‌بینیم که اینقدر هم این رقمها بد نیست و همینطور هم شد با متخصصین امریکائی هم که صحبت کردیم بعد از این، این حرفها را در داخل میزدیم که مبادا آنها نگران

بشنوند فکر کنند که کار را داریم لنگ می کنیم. وقتی که با آنها صحبت کردیم آنها هم گفتند که اتفاقاً ماه در تمام طرح‌هایمان همین کار را می‌کنیم یعنی این خیلی منطقی است این نوع هزینه‌ها را برای دوران طولانی تر سرشکن بکنید و اینها. بهر حال این مسئله از اینهم گذشتیم و این خطر جدید هم از سر طرح گذشت و بعد طوری شد که تولید نیشکر در خوزستان که در آن موقع تازه سالهای اول بود و پیش بینی میشد که بالا برود بقدرتی بالا رفت که رسید بجایی که بعداز سه سال و چهارسال از هر یکمتر زمین ما یک کیلو شکر بدست می‌آوردیم یعنی از هر هکتار زمین ده تن شکر بود شکر خالص و این یکی از بهترین رکوردهای است که توی دنیا وجود دارد و الان نیشکر خوزستان رقابت میکند با نیشکر دره‌هایی و سریل جا و این صنعت آنجا جا افتاد بطوریکه بعداً تمامش گسترش پیدا کرد هم هفته تپه هم زیر طرح کارون طرح نیشکر را ادامه دادیم این بود داستان نیشکر. نکته قابل توجه درمورد طرح نیشکر موضوع شرکت ایرانی‌ها بود همانطور که عرض کردم این مؤسسه امریکائی که در آنجا وجود داشت تمام کارهای اصلیش بدست خارجی‌ها بود و هیچ ایرانی در آنجا سمت اساسی نداشت خوب بعد از آن مذاکراتی که با دستگاه لیلینتال باز کرده بودیم و اینها میدانستند که ما باید ایرانی بگذاریم در آنجا یک شروع این کار با اعزام یک اولین ایرانی آنجا شروع شد که این مهندس نادر حکیمی بود پسر جوانی بود از امریکا آمده در ام آی تی درس خوانده بود و با سه هزارو پانصد تومان حاضر شد که برود در هفت تپه زندگی کند منتهی من قولی که به او دادم این نیست که گفتم هر وقت شما کار آن رئیسی که باهش کار میکنی یاد گرفتی شما جای او خواهد بود. همان خانه آن مال شماست هم اتومبیلش و هم کارش. شما آنجا مشغول کار بشوید ایرانیها دیگر هم باید زیر بال خودت بگیری با خودت ببری و این جوان با یک علاقه بسیار زیادی شروع بکار کرد و عده زیادی را با خودش برد و آنها وقتی میدیدند نادر حکیمی در آنجا آنطور کار میکند آنها هم عین همان را شروع کردند و بعد از مدت کوتاهی که در آن طرح که در حدود ۳۵ تا خارجی میکرد این ۳۵ تا تبدیل به دو سه تا شد یعنی بعد از دو سه سال تقریباً دو سه نفر خارجی آنجا بیشتر نبودند برای کارهای خیلی تخصصی که شاید همیشه تعداد آن آدمها لازم باشد. یک طرح دیگری که داشتیم طرح چیز بود طرح توزیع برق بود که باید در شهرهای برق توزیع بشود. در آن زمان در این شهرها کار دست شرکتهای برق خصوصی بود که یک مقدار مختصری برق داشتند و چند خانه‌ای را فقط چراغ روشن می‌کردند. ما برای اینکه اینها را زندگی‌شان مختل نشود پیشنهاد کرده بودیم که تأ سیسات شما را تمام هرچه هست به قیمت عادلانه می‌خریم.

سؤال : این در شهرهای خوزستان.

آقای انصاری : در شهرهای خوزستان، در شهر دزفول، در شهر اهواز، در شهر آبادان، در شهر خرمشهر تمام این جاهائی که تأسیسات برق خصوصی داشت. برای اینکه برق سازمان آب و برق خوزستان که میرسید هم ارزانتر بود هم برق شبانه روزی بدون خاموشی و با استاندارد خیلی بالا بود. اینها اغلب شان خوب فکر می‌کردند با سازمان یک کمی سخت بگیرند بلکه پول بیشتری بگیرند ما مطابق قانون سازمان برنامه قیمت گذاری می‌کردیم و ارفاق هم می‌کردیم ولی بعضی‌ها حاضر نبودند. خاطرم هست در یکی از شهرهای شهر دزفول آقای مهندس یمین افشار آمد گفتش که خوب اینها که با ما کنار نمی‌ایند هرکاری که می‌کنیم حاضر نمی‌شوند ما اصلاً به اینها چکار داریم ما می‌آئیم خودمان برق می‌کشیم در شهر و تیرهای ما تیرهای ده متری داریم تیرهای آنها تیرهای سه متری. ما بالای تیرهای اینها تیر می‌کشیم و هر کسی خواست بباید از ما برق بخرد. تیر دهمی فکر می‌کنم که کار گذاشته نشده بودکه سر و کله آقایان پیدا شد و آمدند طبق نظرات کارشناسانی که وزارت دادگستری معین کرده بود قیمتها را تعیین کردند پوشان را گرفتند و رفتند و تمام این شهرها سیستم برپاش دائیر شد بهتر از هرسیستمی که در سایر شهرهای ایران بود.

سؤال : شما خارج از خوزستان که خودتان برق کشی که نمی‌کردید.

آقای انصاری : نه، ما فقط حوزه عملیاتمان در داخل خوزستان، بردن برق به فشار قوی اول شهرها بود و در داخل شهرها یک سازمانهایی که مخصوص آن شهر بود درست می‌شد که برق قوی را به آن می‌فروختند آن در داخل شهر توزیع می‌کرد. این سیستم به این صورت بود.

سؤال : حالا این مال چه سالی است که بعد شما شروع کردید به این کاردر خوزستان.

آقای انصاری : این کار مثلاً در ۱۹۶۳.

سؤال : درسطح ملی مسئولیت این جریان برق کشور بطور کلی با کی بود. حالا وزارت آب و برق تأسیس نشده بود.

آقای انصاری : وزارت آب و برقی تأسیس نشده بود در هر شهری شهرداریها بودند و یا مقاطعه کاران خصوصی، شرکتهای خصوصی بودند که با شهرداری قرار داشتند برق آن شهر را تأمین می‌کردند. این

بود که در تمام شهرها واقعاً سیستم برق، سرویس برق الان به این صورتی که شناخته شده است وجود نداشت اصلاً.

سؤال : آنوقت وزارت آب و برق درواقع بر مبنای نیازمندی و توزیع برق و غیره اینها که براساس ایجاد این شبکه‌های برقی بوجود آمده بود تأسیس شد.

آقای انصاری : بله، اینها صحبت این بود که باید در مملکت بالاخره برای هر مملکتی صنعتی اول باید یک شبکه برق داشته باشد که انرژی را برساند. بدینوال این فکر بود که موضوع تأسیس وزارت آب و برق پیش آمد که البته اینهم یکی از مسائلی بود که بین ما باصطلاح یک مشکلاتی پیدا شد بین سازمان آب و برق خوزستان و وزارت جدید آب و برق که بوجود آمد. متعاقباً خدمتستان عرض خواهم کرد. کاری که لازم هست حالا وقتی که اینجا هستیم اشاره بکنیم همین قراردادی است که ما با چیز بسته بودیم با مؤسسه امریکائی برای نیشکر. وقتی که کار درست شد ما به این نتیجه رسیدیم که این دیگر ایرانیها به اندازه کافی هستند و ما نباید آن حق الزحمه‌های زیادی که قبلًا میدادیم به اینها بدهیم. ابتدا اینها هیچ حاضر نبودند که تجدید نظر کنند. اینجا ما درحقیقت تدبیری کردیم و آمدیم شروع کردیم مذاکره با یک مؤسسه دیگری و به گوش اینها رساندیم که ما مشغول جانشین کردن شما هستیم. این عمل باعث شد که اینها خیلی نگران شدند و هرچه می‌خواستند که با ما تماس بگیرند من از دستشان در میرفتم تا بالاخره بعد از زمان زیادی که با اینها خیلی ما سخت گرفتیم طوری اینها حاضر شدند که بیایند تمام حق الزحمه شان را کم بگنند افرادشان را کم بگنند، ایرانیها را ترین بگنند یعنی تحت فشار این کار را کردند می‌خواهم عرض کنم نه اینکه بطور طبیعی این کار را کردند وقتی فشار قرار گرفتند دیدند کار از دست می‌روند حاضر شدند که بیایند با ما کنار بیایند.

سؤال : درمورد برق چه. در مورد برق بیشترش . . .

آقای انصاری : درمورد برق ما مشکلی نداشتیم از این بابت برای اینکه کسانی که کار می‌کردند اینها عده‌ای بودند که مستقیماً استخدام شده بودند از طرف مؤسسه لیلینتال اینها کارمندان محدودی بودند که حقوق می‌گرفتند. اینها و خود مؤسسه لیلینتال از سازمان آب و برق خوزستان فقط آخر سر یک حق الزحمه می‌گرفت نه پورسانتاژ. بنابراین برای آنها فرق نمی‌کرد که بار کار را زیاد بگنند یا حقوقها را زیاد بگنند

یا آدمها را زیاد بکنند آنها حق الزحمه ثابتی داشتند و ما خیلی منطقی این متخصصین را تأمین می‌کرد مشکلی دراینمورد متخصص اینها اصلاً نداشتم. یکی از بهترین گروههایی که باهشان مثلاً کارمی‌کردیم کانادائی‌ها بودند که اینها قراردادی بسته شد با اونتاریو هایدرود کانادا برای تربیت کسانی که سد را بگردانند چون تا آن زمان درایران از این آدمها نداشتم ما. اینها یک گروه کانادائی آمدند و کلاسی‌ای متعددی درست کردند جوانهای ایرانی را گرفتند و در یک مدتی کمتر از آن چیزی که آنها انتظار داشتند این جوانها تکنیک‌های کار را یاد گرفتند و هنوز دارند آنها می‌گردانند یعنی آنها و شاگردانی که بعد از آنها آمدند و تربیت شدند توسط آنها.

سؤال : غیر از این طبقه اینطورکه من می‌بینم سازمان آب و برق خوزستان یک مسئله عمدہ‌ای که داشت مثلاً سدسازی بود. که سد دز بود سد محمد رضا شاه بزرگترین سدی بود بعد چندین سد دیگر می‌بایست ساخته میشد که اینها درهمان زمان مشغول ساختنش بود یا اینکه برق بود.

آقای انصاری : اینها در آن زمان ما در مرحله اول باید این قسمت اول تمام میشد سدهای بعدی بعد از اینها پیش می‌آمد ولی در همین موقع ما مشکلات بسیار زیادی با خود دستگاه دولت داشتیم یعنی در این زمانی که عرض می‌کنم یعنی بزرگترین مشکل ما در مرحله اول وزارت کشاورزی بود چون برای کارهایی که داشتیم وارد کردن بذرها یک اجازاتی بود باید از طریق وزارت کشاورزی می‌آمد و وزیر مربوطه‌اش تصور میکرد که ما همه آدم خائنی هستیم و گذراندن این کار بسیار کار مشکلی بود از آنجا که داستان خیلی مفصلی دارد که چکار می‌کردیم. استاندار وقت بهیچوجه‌ی با ما همکاری نداشت.

سؤال : کی.

آقای انصاری : آقای ابراهیم مهدوی بطورکلی یک دید دیگری از کشاورزی داشت، خودش را متخصص امور کشاورزی میدانست، وزیر کشاورزی بود و این کارهایی که آنجا میشد زیاد مورد تأییدش نبود و همیشه در شبها که کارکنان دولت راجمع می‌کردند چند بار در حضور خود من مثال میزد مثالهایش این بود که بله آقا ببینید شما چه هزینه‌هایی صرف این متخصصین امریکائی میشود در صورتیکه باید ببینید کشاورزی را از این نوکر من علیمحمد که در کنار کارون هندوانه میکارد ببینند چه جوری این هندوانه میکارد و همین کار را باید سعی کنند که در جاهای دیگر تکرار کنند. این چیزی بود که نحوه مقایسه طرح

عمران خوزستان با کشاورزی بود که علیمحمد در کنار کارون می‌کرد. خیلی مشکلات زیادی داشتیم مثلاً وقتی که رؤسای ادارات می‌دیدند اینطور استاندار درباره سازمان کار می‌کنند و حرف میزند آنها هرگدام بنفع سهم خودشان مشکلاتی فراهم می‌کردند. رئیس شهربانی علاقمند بود که دوستان و قوم خویشناش را کسانی که دارد در منسرا سازمان مجانية آنجا پذیرائی بشوند و از رستوران استفاده کنند. مأمور دارائی بنحو دیگری تقاضا داشت. دشمنی‌هاشان را به انواع و اقسام می‌کردند. مثلاً در یک شب کریسمسی که معمولاً کارکنان خارجی سازمان میرفتند به بیروت و برمی‌گشتند در روز توی فرودگاه جلوی همه اینها را گرفتند و گفتند باید شما برگ پرداخت مالیات داشته باشید تا بتوانید خارج بشوید ازکشور. درحالی که اینها تمام طبق قراردادی که با دولت سازمان برنامه با اینها بسته بود هرمالیاتی که تعلق می‌گرفت باید سازمان برنامه می‌پرداخت و اینها شخصاً مسئول پرداخت مالیات نبودند. جلوی اینها همه را گرفتند که اینها خارج نشوند خوب ولی حالا ما چه کارهایی کردیم از طریق دیگر این مشکلات را حل کردیم بجای خود.

سؤال : یک سوال اینجا من از شما بکنم دراین زمان یعنی مرحله اول کار شما در آب و برق خوزستان هم زمان بود با دوره‌ای که ارسنجانی وزیرکشاورزی بود و دوره اصلاحات ارضی و بعد بقیه داستان. خوب ارسنجانی یک نقش خیلی عمده‌ای در تاریخ این دوره ایران ایفا کرده بود و شما هم یک ارتباطاتی طبیعتاً باهاش داشته بودید. این را شما چه جوری دیدید ارسنجانی را شما چه جوری دیدید، چه نوع انسانی دیدید چه نوع انگیزه‌هایی داشت چه جور آدمی بنظرتان می‌آمد و چرا دراین مسیر این قدمها را برمیداشت.

آقای انصاری : آقای ارسنجانی بطورکلی یک روش خاصی همیشه دربرداشت خاصی از تمام این مطالب داشت و شخصیت خودش را در مقابلت کردن با دیگران میدانست. آن بکلی با تمام سیستم دولتی و با کارهایی که می‌کردند مخالف بود. بعلت سوابق شخصی که داشت با مالکین دشمنی بسیار زیادی داشت.

سؤال : این چطور، چه نوع سوابق شخصی.

آقای انصاری : گفته میشد ایشان دفعه اولی که می‌خواسته ازدواج کند از یک خانواده‌ای بوده بعلتی که فکر می‌کردند که آنها آدمهای متمولی هستند و ارسنجانی آدم متولی نیست مثلاً به این ازدواج تن در ندادند و این همیشه این عقده را داشت و اول جائی را که ملکی را که تقسیم کرد ملک همان خانواده بود در آذربایجان . یک مقداری این چیزها بود یک مقدار زیادی عقده‌های شخصی. بهر حال با طرح‌های ما خیلی

مخالف بود بکلی این کارها را عرض کردم جلوی حضور اعلیحضرت هم می‌گفت این طرحها خیانت است و زیاد من با او حشرو نشری نداشتیم اطلاعاتم شاید براساس همین حرفهایی است که در جاهای مختلف زده بود توی روزنامه‌ها توی رادیوها می‌شنفتم. زیاد نمی‌توانم بیشتر از این اظهار نظر بکنم.

*

سؤال : درمورد ارتباط شخصی.

آقای انصاری : در ارتباط شخصی من زیاد با او حشرو نشر نداشتیم.

سؤال : خوب این غیر از سند و نیشکر برق می‌آمد با آب نه آبرسانی و آبیاری فقط برای آبیاری کارهای خودت خود سازمان.

آقای انصاری : طرح ما این بود که ۱۲۰ هزار هکتار در زیر سند را آبیاری بکنیم. این ۱۲۰ هزار هکتار مقدار زیادش متعلق به مردم بود مقدار زیادش مقداری بود که اراضی متعلق به اصطلاح دولتی بود ولی مقدارش هم بلافضله زیر دزفول ۲۷ هزار هکتارش زیر دزفول قرار می‌گرفت که آنها از دهاتی تشکیل می‌شد. طرح این بود که در مرحله اول در این ۲۷ هزار هکتار بطور آزمایش راه ساخته بشود، شبکه آبیاری ساخته بشود، که در هر ۱۰۰ هکتاری توسط یک شیر آب داده شود در زمانهای معین که مورد نیاز هست، کمک بشود برای تسطیح اراضی که زمینهایی که چون پست و بلند باشد نمی‌شود تقویش خوب کشاورزی کرد آنوقت بذر بهتر داده بشود، سمپاشی بهتر بشود، کود بهتر داده بشود، که این بصورت نمونه اول انجام بشود و بتدریج این گسترش پیدا بلکنند در تمام ۱۲۰ هزار هکتار.

سؤال : یعنی این طرح با همکاری مالکین خصوصی.

آقای انصاری : در آن زمان مالکین خصوصی بودند انجام بشود براین اساس گذاشته شد. مالکین خصوصی در این ۲۷ هزار هکتار نزدیک بیشتر از ۸۰٪ مال یک فامیل بود و اینها هدفشان علاقه شان این نبود که اصلاً بگذارند که پای دولت آنجا باز بشود اینها تصور می‌کردند روی همان فکرهای قدیمی که اگر مأمور دولت آنجا پیدا بشود بدبناش مالیات می‌خواهند بدبناش مسائل دیگری پیش می‌آید پس بهتر است که هیچ چیزی در آنجا راهی نباشد. كما اینکه در تمام این ۲۷ هزار هکتار اسماء سه تا مكتب خانه وجود داشت و

دفعه اولی که من رفتم برای بازدید طرح از دزفول که حرکت کردیم بیش از ۵ کیلومتر نتوانستیم برویم برای اینکه راهی وجود نداشت و مجبور شدیم برگردیم. خوب اجرای طرح در چنین شرایطی که مالک خیلی نظر موافقی نداشت خیلی مشکل بود. بطوریکه اولین ولی خوب ما اجازه قانونی داشتیم برای راه کشی اگر هم میرفت مال مالکین هم بود پول میدادیم طبق قوانین عمرانی که سازمان برنامه گذرانده بود. کشیدن اولین راه بقدرتی مشکل بود برای اینکه هرچه در روز جاده را صاف میکردند شبانه یکی از این بندهای زراعتی را میشکستند و صبح که مقاطعه کار میرفت می‌دید پُر از آب است درآنجا. هرکاری که شما فکر بکنید برای دکوراژه کردن اجرای این کار مالکین میکردند و خیلی کار مشکلی بود و درهمین شرایط بود که قانون اصلاحات ارضی هم پیش آمد. آنوقت خود این خیلی مالکین را در یک موقعیت دیگر قرارداد و اجرای طرح را از یک بابتی تصریح کرد، که ما اولین کاری که کردیم البته ۴۰۰ هکتار در وسط آن ۲۷ هزار هکتار گرفتیم برای آزمایش کردن تمام بهترین انواع زراعتی‌های مختلف و اینجا را من حضور اعلیحضرت استدعا کردم چون به پاس کمکهایی که مهندس اصفیاء به تمام اجرای این طرح کرده بود استدعا کردم اینجا را بگذاریم صفحی آباد اسمش را. صفحی آباد برای اسم مهندس اصفیاء گذاشته شده بود آنجا که آنجا الان یک مرکز بسیار بزرگ باصطلاح برای توسعه کشاورزی است زیر دزفول.

سؤال : یک سوال دیگر بکنم این سد محمد رضا شاه را شما درست کردید طبیعتاً یک مقدار زمین رفت زیرآب ، یک مقدار از باصطلاح زمینهای زراعتی آنجا رفت زیر آب .

آقای انصاری : نه زیاد، چون آنجا زراعتی نیست تمام کوهستان است توی دره بود یک محلهای شاید چراگاههایی بود که اگر کسانی مراجعه میکردند که اینجا چراگاه ما بوده و از این بابت به ما یک خسارتبی وارد شده از طرف کدخدا منشی کمکی به آنها میشد، والا آنجا زراعتی نبود، بله درست میگوئیم برای اینکه طول این مخزن ۶۵ کیلومتر بود. این آبی که توی این دره عقب زده بود ۶۵ کیلومتر عقب زده بود این آب و مقدار زیادی زمین زیر آب رفته بود منتهی زمینهای کوهستانی بود بعضی جاها مرتع هائی بود که بهمین صورتی که گفتم با اینها ما کنار رفتیم. نکته خیلی قابل توجه اینجا من باید باید حتماً ذکر کنم آقای دکتر اینست که اگر این طرح خوزستان اجراء شد این طرح فقط بعلت خواستن شخص محمد رضا شاه پهلوی بود. یعنی اگر اعلیحضرت اینقدر علاقمند نبودند به این کار و نمی خواستند این طرح محال بود که اجرا بشود و در زمانی که دولت مخالف است، وزیر دولت مخالف، استاندار مخالف، تمام مقامات محلی بعلتی که می خواستند یک چیزی بگیرند از این دستگاه و این دستگاه چیزی نداشت که به آنها بدهد رسم بود آنجا

هر کسی که آنجا کار میکرد یک کمی به مقامات محلی بکند و ما مأمور دولت بودیم خودمان و نمیتوانستیم این کارها را بکنیم بهبیج کسی نمیتوانستیم باج بدھیم کسی موافق نبود ولی آن حمایت شخص اعلیحضرت بود که هرجا گره ای پیدا میشد و به من اجازه داده بودند که شریفیاب بشوم خدمتشان و حالا چه جور به کی دستور میدادند این گره ها باز میشد بعدا، رسم این بود هروقت یک مسئله‌ای بود من صبح که بدربار میرفتم آنجا می‌ایستادم وقتی که تشریف فرما میشند تعظیم می‌کردم (پایان نوار ۶ آ)

شروع نوار ۶ ب

سؤال : می فرمودید که حضور اعلیحضرت بودید.

آقای انصاری : یعنی اینقدر تأثید می‌کردند که برای جزئی ترین حرکاتی که مربوط به طرح عمران خوزستان بود نظرشان این بود که کاری نشود که این کار لطمه بخورد بپوش. یک بار مثلاً تشریف فرما شدند به خوزستان ملکه هلنده خواسته بود که اعلیحضرت تشریف ببرند به دفتر یک مؤسسه هلنده که در آنجا کار میکرد و ما با آن مؤسسه هلنده درگیری داشتیم چون قیمتش خیلی بالا بود و می‌خواستیم قیمتش را بیاوریم پائین و اینها راضی نمی‌شدند و اینها اقدام کرده بودند که یک طوری بشود که اعلیحضرت از مؤسسه اینها بازدید بکند و اینها مسئله را یک جوری حل بکنند. من تلفن کردم به رئیس تشریفات دربار گفتم یک همچنین چیزی هست از قول من به عرضشان برسان، این کار به ما این ضرر را خواهد زد استدعا می‌کنم که آنجا تشریف نبرند اعلیحضرت برنامه‌شان را حذف کردن و نرفتنند. و بعد دو مرتبه سفیر هلنده اصرار کرد رئیس تشریفات به من گفت می‌شود یک کاری کنی گفتم اشکال این هست اگر هست بعرض رساند فرموده بودند که نخیر نکنید. یعنی از هیچگونه حمایتی خودداری نمی‌کردند. وقتی که تشریف می‌آورند هر سال اولاً یکی دوبار تشریف می‌آورند برای دیدن این طرح و هروقت که می‌آمدند رسم آن این بود آن مأموری که مسئول آنکارها بود خودش باید گزارش میداد یعنی درسازمان آب و برق خوزستان یک فرقی با سایر جاها داشت همه کارمندان می‌دانستند کاری که می‌کنند مسئولشان خودشان هستند اگر افتخاری هم دارد مال خودشان است کسی از اینها نمی‌رزد این افتخار را. شاه مملکت تقریباً تمام مجریان طرح را می‌شناختند وقتی که آنها می‌آمدند آنها سوار ماشین اعلیحضرت می‌شدند و آنها میرفتند توضیح میدادند و اگر تشویقی بود اگر محبتی بود اینها نسبت به خود آنها می‌شد اینطور نبود که بطوریکه رسم بود همیشه نفر بالا اینکار را بکند و دیگران هم محلی از اعراب نداشته باشند. کما اینکه خوب بعداً هم اعلیحضرت تمام اینها را دانه می‌شناختند و اغلب کسانی که آنجا کار می‌کردند سمت‌های خیلی عالی گرفتند در تمام

دستگاه دولت.

سؤال : این دوره تصدی شما در سازمان آب و برق خوزستان تا کی بطول انجامید.

آقای انصاری : این مرحله تقریباً چهارسال طول کشید و موضوع حکومت مرحوم منصور پیش آمد برای اینکه این هم یک قسمتی است که باید خدمتتان عرض کنم. یک روزی من در دفتر تهران بودم مرحوم منصور تلفن کرد که من الان از حضور اعلیحضرت میآیم و مطالب مهمی هست شما می‌توانید بیانید هم‌دیگر را ببینیم گفتم شما کجا هستید گفتند که من دفتر هویدا هستم توی شرکت نفت. گفتم من یک ۲۰ دقیقه یا نیمساعت دیگر می‌آیم پهلوی شما. رفتم دفتر هویدا. هویدا از دفترش آمد بیرون پرسیدم که جریان چه هست گفت خود منصور به شما خواهد گفت. منصو به من گفت که من حضور اعلیحضرت بودم و قرار است که دولت آینده را من تشکیل بدهم و می‌خواهم از شما که وزارت دارائی را قبول کنید با سوابقی که دارید در آنجا وزارت دارائی را قبول کنید. خوب چون من سالها روی این کار، کارکرده بودم خیلی هم خوشحال شدم بهش گفتم با کمال میل. گفت این را بهمیچ کسی نگوئید هروقتی که چون ما باید آمادگی پیدا کنیم هروقت که لازم شد به شما خبر می‌کنم. این تقریباً چهارماه قبل از نخست وزیر شدن منصور بود. من آدم کارهای عادی ام را ادامه میدادم و راجع به کارهایی که باید در وزارت دارائی بشود مطالعه می‌کردم که اگر آن پیش آمد چه کارهایی باید بکنم. درطی این چهارماه هم یکی دوبار مرحوم منصور تائید کرد که آیا همان مطلبی که صحبت کردم دنبالش هستید انجام می‌شود که می‌گفتم به مشغول هستم و اینها می‌گفت بموضع خواهم گفت. تا شبی پیش آمد که فردایش هیئت دولت معرفی می‌شد و شب درمنزل بهمن عطایی که وکیل مجلس بود یا آن موقع کار آزاد داشت مطمئن نیستم ولی در هرحال وکیل مجلس حساب می‌شد. شام ما مهمان بودیم مرحوم منصور و چندنفر دیگر از دوستان آنجا بودند. منصور به من گفت من متأسفانه اعلیحضرت شما را قبول نکردند. خوب این برای من خیلی ناراحت کننده بود برای اینکه من مرتباً با اعلیحضرت در ارتباط بودم برای کار خوزستان همیشه مرحمت داشتند و فکر کردم که چه باید پیش آمده باشد برای اینکه اگر اعلیحضرت یک کاری درمورد من رد کرده باشند خوب بقیه کارها هم دچار مشکل خواهد شد. شب خیلی ناراحتی را گذراندم و فردا صبح اول وقت رفتم به دربار. رفتم حضور اعلیحضرت که شب فردایش برای اینکه فردایش دولت تعیین می‌شد مثلاً یک روز دو روز بعدش می‌خواستم مطمئن بشوم که چطور خواهد شد رفتم طبق معمول تعظیم کردم رفتم تو پرسیدند که چکار داشتید عرض کردم قربان برای عرض استعفا شرفیاب شدم تعجب کردند چرا، تمام مأجرا را گفتم برایشان چه بوده، درکجا بوده، درچه تاریخی بوده، کی

بوده اینها، یک چیزی به من گفتند که خیلی هنوز هم یادم هست گفتند که آدمهای ضعیف مطالبی را که خودشان نمی‌توانند بگویند به دیگران نسبت میدهند، نه شما سر کارتان باشید و مثل گذشته با قدرت کارتان را دنبال کنید. کاری نداشته باشید خوب برای من مشخص شد پهلوی اعلیحضرت مطلبی نیست باید منصور دچار مشکلاتی باشد که البته بعداً حس زدم که چطور شده بود برای اینکه گفته می‌شد که مرحوم منصور نظر داشته که هویدا وزیر خارجه بشود وقتی که بدلاً این کار انجام نمی‌شود بهترین جائی که برای هویدا طبیعی بود بعلت ارتباطش با شرکت نفت و اینها وزارت دارائی بود و در وزارت دارائی می‌گذارند و در نتیجه کار من تغییر پیدا می‌کرد. این هم تائیدش را بعداً از خود هویدا شنیدم چون هویدا به من چند بار که مرا دید در خود وزارت دارائی گفت اینجاست که من آدم پشت میز تو نشسته ام. چون می‌دانست که باید چطور بشود. بهر حال من در سر کار خودم بودم ولی تشکیل سازمان وزارت آب و برق مطرح شد و شبیه توی روزنامه می‌نوشتند که به وزارت آب و برق تشکیل شده و تمام سازمانهای آب و برق می‌رود در شکم وزارت آب و برق. خوب با مهندس روحانی همیشه ما رابطه بسیار خوبی داشتیم در طی این سالهای گذشته ایا مطمئن نبودم اگر سازمان آب و برق خوزستان در داخل شکم یک وزارتخانه‌ای قرار بگیرد این فرمش چطور خواهد شد برای اینکه وزارتخانه‌های دولتی تابع مقررات خاص خودشان خواهند بود و اگر بنا بشود که آن مقررات وزارتخانه‌ها بخواهند در سازمان آب و برق خوزستان پیاده بکنند تمام شیرازه این کارها پاشیده می‌شود چون این مقررات خاص و قانون خاص خودشان هست. خوب گفته می‌شد که شاید در قانونشان پیش بینی بکنند که اینها همینطور بمانند ولی مبهم بود وضع. در این فاصله مهندس روحانی چند نفر مشاور و همکار برای خودش انتخاب کرد که یکی از اینها آدم بسیار ناراحتی بود یک سرهنگ بازنشسته ارتش بود که تصور می‌کرد متخصص کلیه امور بری و بحری و فضائی و زمینی و تمام دنیائی است و در تمام موارد اظهار نظر می‌کرد و مثلهایش در حدود مثلهای بود که مثلًاً فلان سربازخانه برای فلان کار کشیدن آب مثلًاً از این سربازخانه به فلانجا چکار کردند و مثلًاً درست کردن غذا چه تکنیکی را بکار می‌بردند از این جور در این حدود بیشتر. و من وقتی فکر می‌کردم که اینها در مقام معاونت وزارتخانه قرار بگیرند و بنا بشود که مطالب سازمان آب و برق خوزستان در آن بستدی که از یک طرف با بانک بین الملل و تمام مؤسسات خارجی، سازمان برنامه این مشکلات هستش بخواهیم از مجرای این معاونین به وزیر بررسیم این کار عیث و بیهوده هستش. به اینجهت بودش که رفتم پهلوی منصور و گفتم این مشکلات که اینطور هست اجازه بدهید که من مرخص بشوم و این کار عملی نیست. آن گفتش که نه من یک راهی پیدا می‌کنم شما ادامه بدهید حالا که با روحانی که دوست هستید، گفتم دوست هستیم ولی دوستی ما مطلب مطلب دیگر است. همکاران ایشان هستند که مسلماً شروع خواهند کرد که به دخالت در کار سازمان آب و برق خوزستان

و این کار یک کاری هستش که اگر بخواهند انگشت تویش بکنند این مجموعه‌ای که جمع شده متزلزل می‌شود به ضرر مملکت است. بودن من هم کمکی نمی‌کند. در این مذاکرات بودیم که شروع شد نامه‌هائی از به امضاء معاونین وزارت آب و برق به سازمان آب و برق خوزستان آمدند که آقا مثلاً فلان آدم در فلان شهر خوزستان کاغذی نوشته که شکایتی کرده از فلان مأمور برق شما در این مورد توضیح بدھید که موضوع چه هس. درحالی که ما در دفتر تهران نه محل رسیدگی به شکایات فلان مأمور داشتیم اینها تمام در خوزستان بود مأمورین محلی بودند ما با آنها به اینصورت که در وزارت‌خانه‌ها رسم هستش که این نامه پرانی‌ها بشود چیزی که اگر کسی شکایت داشت میرفت پهلوی مأمور مربوطه اش ما با تلفن با رادیو تماس می‌گرفتیم شکایت طرف را خل می‌کردیم اصلاً نامه پرانی اینطوری نداشتیم. من دیدم که باید یک جوری این مسئله را قطع‌ش کرد بدفتر دستور دادم هر نامه‌ای که رویش نوشته وزارت آب و برق در دفتر ثبت نکنید و قبول نکنید برگردانید. به مهندس روحانی هم تلفن کردم گفتم آقا شما هرسوالی دارید هر کاری دارید به خود من بگوئید من در داخل سیستم خودم آنطوری که هست برای شما جوابش را می‌فرستم ولی معاونین تان خواهش می‌کنم بگوئید دیگر به ما نامه‌نویسی نکنند ما اصلاً آدم نداریم که جواب این نامه‌های شما را بدهد در دست‌تان ندهم این کار یک چندماهی، دو سه ماهی طول کشید مهندس روحانی خیلی ناراحت، که خوب وزارت‌خانه‌اش با بودن ما جان نمی‌گیرد و کارمندان ما هم همه نگران که چه بسرشان خواهد آمد. در این فاصله بود که مرحوم هویدا چیز پیدا کرد باصطلاح با من صحبت کرد و گفتsh من فرمول این کار را فرمولی پیدا کردم که نخست وزیر هم قبول دارد و شما قرار شد که شما استاندار خوزستان بشوید که دیگر گزارش دهنده به وزیر آب و برق نباشد اگر کارهای هم دارد به شما کاری نداشته باشند و در سطح خود وزیر حل کنید نه در داخل شکم وزارت آب و برق. ضمناً به مهندس اصفیاء هم اعلیحضرت دستور فرموده بودند که رسیدگی بکند و یک نحوه کاری معین بکند که ما برخوردهای نداشته باشیم و بعد از چند روز من را خبر کردند، گفتند که باید استاندار خوزستان هم باشید با حفظ سمت سازمان آب و برق. خوب به اینصورت مشکل اداری ما تا اندازه‌ای خل شد ولی البته همیشه با مهندس روحانی در تماس بودیم. تماس خیلی سرد چون بعد از این جریان خیلی دیگر مشکل شده بود کارمان. در حدود یک‌سال و خورده‌ای بیشتر گذشت از این جریان و خیلی این برخوردهای ما ناراحت کننده بود ظاهر درست بود ولی باطن آنها مأمورین وزارت آب و برق دنبال این بودند که بلکه یک پاپوش دوزی برای کارهای سازمان آب و برق خوزستان بکنند. تا یک‌روزی مهندس روحانی برای کار دیگری می‌خواست بباید خوزستان به من گفتsh می‌توانم ببایم کارهای شما سازمان آب و برق را ببینم که من خیلی استقبال کردم و برایش خیال می‌کرد شاید بخواهیم که مثلاً یک انقلاتی تویش بگذاریم ولیکن برنامه‌ای برایش درست کردیم و وقتی که آمد چند روزی آنجا وقت صرف کرد

طرحها را دید، آدمها را دید، روش کار را دید دیگر آشنا شده بود که چه جور آدمهای هستند، بقدرتی خوشحال برگشت و طوری شد که تمام روشهای که ما درسازمان آب و برق خوزستان هستیم اینها را یکی یکی دستورالعملها را می‌گرفت و به تمام سازمانهای دیگری که درهرجا تشکیل میدادند اینها را میداد یعنی خیلی متأسف بود که چرا آن برخوردهای اولیه پیدا شد و درتمام این مدت شد یکی از مدافعین برنامه‌های عمران خوزستان خود مهندس روحانی. وقتی که البته من بعد از مدتی که دو سال گذشت که آمدم وزیر کشور شدم اولین آدمی که آمد برای تبریک به دفتر من مهندس روحانی بود و نیمساعت نشسته بود تا وقتی من رسیدم به اداره که خیلی اسباب شرمندگی من شد چونکه نمی‌دانستم آنجا هستش ولی نشسته بود تا اینکه بعد هم او خیلی محبت کرد و دیگر خوب باهم خیلی روابط خوبی داشتیم الحق والانصاف باید بگویم روحانی یکی از لایق ترین مدیرانی بود که وجود داشت خیلی آدم شجاعی بود، خیلی آدم قوی بود درکارکردن، دوست خوبی بود، دشمن بدی بود. آن زمانی که با ما بد بود خیلی بدی کرده ولیکن ما هم خوب مقاومت کردیم ولی وقتی که دیگر این رابطه بدی تمام شد بسیار رابطه خوبی داشتیم بطوریکه معاونین مرا مهندس روحانی برد به سازمان خودش. دکتر احمدی را برای معاونت وزارت کشاورزی برد. اغلب مسئولین سازمان آب و برق را خود او به طرحهای بزرگتری گذاشت وقتی که وارد شد به نحوه کار و اینها راجع به سدهای دیگری آقای دکتر افخمی شما پرسیدید باید عرض کنم طبق برنامه اولین سد، سد دز بود و سد بعدی دو سد بود یکی سد مارون و یکی سد کارون. در آن زمان یک گزارشی بددست ما رسید که اهمیت مواد غذائی را در ۲۰ سال بعد نشان میداد که چقدر در دنیا مواد غذائی اهمیت پیدا می‌کند. این گزارش را من بعرض اعلیحضرت رساندم و عرض کردم که ما اگر بخواهیم باید از الان با بستن این سدهای دیگر و استفاده از این زمینها مقدمات تهیه مواد غذائی را درخوزستان فراهم بکنیم. تصویب فرمودند که سد کارون سد مارون جزء برنامه گذاشته بشود و این را به سازمان برنامه من ابلاغ کردم البته اینهم یکی از آن مواردی بود که با مهندس روحانی خیلی درگیری داشتیم که ناراحت بود که چرا ما بطور مستقیم با اعلیحضرت در این موارد ارتباط برقرار کردیم و بهر حال کار انجام شده بود طرح هم جزء طرح اصلی ما بود چیز خارج از چیز نبود. نظر مهندس روحانی این بود که تهیه طرح سد کارون به مهندسی آلساندرگیب داده بشود که فقط تجربیاتش روی لوله کشی شهرها بودو کارهایی که برای سد لیان کرده بود. نظر سازمان آب و برق خوزستان این بود که این کار بددست همان مهندسین داده بشود که سد دز را طراحی کردند و این دو نظر خیلی باهم مغایر بود بالاخره کار رفت خدمت اعلیحضرت، اعلیحضرت فرمودند به هیچکدام اینها داده نشود و به مؤسسه‌ای داده بشود که طراحی سد کرج را کرده بود که به مؤسسه هارزا داده بشود. به اینجهت طراحی سد کارون را به مؤسسه هارزا دادیم. سد مارون سد کوچکی

بود همان دفتر خود سازمان کارهایش را انجام میداد و بعد این طرح ادامه پیدا کرد سند کارون ساخته شد که سند به مراتب پُر اهمیت تر حتی از سند دز هست از یک جهاتی.

سؤال : از چه جهاتی.

آقای انصاری : برای اینکه زمینهای بسیار خوبی را آبیاری می‌کند، مقدار برقی که می‌تواند تولید کند خیلی بیشتر است. سند مارون سند کوچکی است که نزدیک بهیهان است. به حال برنامه سند سازی ادامه پیدا کرد ولی در آن زمان دیگر من از سازمان آب و برق خوزستان رفته بودم و به جزئیاتش دیگر وارد نیستم. چون بعد از اینکه من وزیر کشور شدم آقای دکتر وحیدی رئیس سازمان شد که معاون مهندس روحانی بود و آن کارها را به آنصورت ادامه داده.

سؤال : شما وقتی که وزیر کشور شدید مرحوم منصور را ترور کرده بودند. یا اینکه . . .

آقای انصاری : بله، من وقتی که در خوزستان بعد از اینکه استاندار شدم مرحوم منصور را ترور کردند که دو سال هم استاندار بودم. نمی‌رسیم دیگر امروز.

آقای دکترافخمی : پایان مصاحبه در روز ۲ مارس ۱۹۹۱ و آغاز مصاحبه بعدی صبح روز چهارم ماه مارس ۱۹۹۱ با جناب عبدالرضا انصاری در بنیاد مطالعات ایران در بتزدا.

سؤال : جناب انصاری رسیدم به دوران استانداری سرکار در خوزستان از همانجا پس شروع بکنیم.

آقای انصاری : بعد از اینکه مراسم معرفی انجام شد و آقایان استانداران دیگر معرفی شدند در آنروز، عصر آنروز مهندس روحانی به من تلفن کرد در منزل.

سؤال : یعنی اگر دوباره برگردیم ببینیم وقتی که شما منصب شدید به استانداری یک تعدادی از استاندارهای تازه معین شده بودند دلیل اینکه چند استاندار باهم تعیین شده بودند دلیل خاصی بود.

آقای انصاری : نمیدانم شاید تصادفی اتفاق افتاده بود در آن زمان تعداد دیگری از استاندارها را جابجا می کردند یا منصب می کردند. یکی از استاندارهایی که در آنروز انتخاب شد آقای . . . استاندار مازندران بود. ناصر صدری خاطرم هست که آنروز انتخاب شد و چند نفر دیگر که الان خاطرم نیست. بهر حال بعد از ظهر آنروز مهندس روحانی تلفن کرد که یک گزارشی به اعلیحضرت رسیده که در منطقه شادگان بعلت خشکسالی هفت ساله ای که در خوزستان وجود دارد آنچا آب خوراکی نیست و در حدود ۸۰ هزار نفر مردم از تشنگی خیلی دچار مضيقه هستند و اعلیحضرت فرمودند که به شما خبر بدhem یک فکری بکنید برای اینکار.

سؤال : ببخشید قربان قبل از اینکه ادامه بدھید ممکن است قبلًا این گفته شده باشد و من بخاطرم نیست تاریخ این زمان کی هست.

آقای انصاری : تاریخ این زمان باید تاریخ فرنگیش باید ۱۹۶۴ باشد فکر می کنم برای اینکه چهارسال بعد از موقعی است که من در آب و برق خوزستان بودم ۱۹۶۴ بنابراین ۱۳۴۳ باید باشد. خوب من کاری که کردم بلافاصله با دفتر سازمان آب و برق خوزستان در اهواز که معاون و قائم مقام من در آنچا آقای حسن شهمیرزادی بود تماس گرفتم و پرسیدم که وضع چه هست گفتند که بله یک همچین گزارشی میرسد و بسیار وضع ناراحتی در منطقه شادگان هست. شادگان یک منطقه‌ای است در جنوب شرقی اهواز و شمال آبادان یک منطقه‌ای است که نخل خیز هست، وعده زیادی از عشاير این منطقه در آنچا زندگی می کنند. به ایشان دستور دادم بلافاصله با هر تعدادی تانگر آب که در شمال خوزستان یا در هرجایی می توانند گیر بیاورند اینها را تجهیز بکنند و شروع بکنند برای آبرسانی به آنچا. با کنسرسیوم و شرکت نفت تماس گرفتند که آنها چون مقدار زیادی وسائل داشتند و تانکرهای آب از آقای دکتر اقبال خواهش کردم که کمک بکنند و ایشان هم دستور دادند و در فاصله بسیار کوتاهی یک تعدادی شاید حدود ۱۰۰ کامیون تجهیز شد برای آبرسانی. روز بعدش هم خودم حرکت کردم به خوزستان. تصادفاً آنروز مثل این ۲۶ مرداد بود یعنی بجروحه گرما یک مراسمی هم در آنروز برگزار میشد که ترن که رسید اول من باید برای آن مراسم میرفتم و بعداً رفتم به استانداری. به استانداری که رسیدم دیدم در حدود دو سه هزار نفر مردم توی باغ استانداری نشسته‌اند و توی تمام راهروها زن و بچه، آدمهای پاره پوره فراوان. پرسیدم جریان چه هست گفتند بله بعلت این خشکسالی که چند سال بوده اینها از دهات به شهرها ریختند و اینهم یک مقداری هستند روزها می‌آیند به استانداری می‌نشینند اینجا که بلکه کمکی به اینها بشود. وضع خیلی خیلی بدتر از آن چیزی بود

که حدس میزدم باشد. امکانات ما خیلی خیلی محدود بود. تنها امکانی که آنجا وجود داشت گفتند در حدود دوهزار تن گندم هست که از طرف دولت اینجا فرستاده شده که گندمهایی است از امریکا آورده برای کمک به خشکسالی و اینها در اینبار غله هستش و همین. پول و چیزی هم در کار نیست. اولین کاری که من کرده بودم در آن زمان این بود که فوری یک عده از سرشناسان شهر را آنروز بعداز ظهر دعوت کردم با کمک اینها مذاکره کردیم که یک کاری بشود این گندمهایی که دستور داده شده بود که به مردم بعنوان رایگان بدنهند این را در مقابل کار بدنهند. برای هر روز کار یک مقداری گندم بدنهند. یک مقدار زیادی کارهای توی شهر از جمله تمیز کردن خیابانها، جمع کردن زبالهها، انواع و اقسام کارهای شهری که این شهر واقعاً احتیاج داشت که کار انجام بشود و کسی نبود، شهرداری هم پولی نداشت به اینها بدهد گفتم شهرداری کمک بکند در مقابل کاری که این افراد انجام می‌دهند یک مزدی بصورت جنس بگیرند و در روز هم مبلغ مختصری یک تومان یا دو تومان پول نقد بهشان داده بشود که چیزی هم دستشان داشته باشند برای خرید قند و شکر وسائلشان. این مذاکرات که تمام شد که از فردا اینها شروع بکنند به این کار فردا صبح گفتمن باید که بروم خود منطقه را بازدید بکنم. فرمانده لشکر و رئیس سواک و رئیس ژاندارمری سخت مخالف بودند گفتند بقدری اینجا منطقه منقلب است که بودن شما احتمال دارد که آنجا خدا ناکرده یک درگیریهایی پیدا بشود و برای اینکه ما اصلاً کنترل مردم را نداریم، مردم چنان از تشنجی عاصی شدن و گزارشی می‌آید که حتی برای دفن کردن جنازه‌ها بدون شُستن عمل می‌کنند. گفتم بهر حال اگر هم نرویم که خیلی خیلی بد است. حرکت کردیم صبح راه افتادیم از اهواز با چند تا ماشین و رفیم بطرف شادگان در سر راه باور نکردنی بود آقای دکتر آن منظره‌ای که دیده می‌شد که هنوز توی جلوی چشم من هست که در هر فاصله تقریباً ۲۰۰، ۳۰۰ متری سر آن جاده خاکی که ماشین که رد می‌شد ۲۰ متر خاک به آسمان میرفت مردم ایستاده بودند زن، بچه، پیر، عاجز دست هر کدامشان یک کاسه یک آفتابه یک لگن هرچیزی که توانسته بودند مظروفی باشد با خودشان آورده بودند و منتظر بودند که کامیون آب برسد. شما حساب بفرمائید روز ۲۵ مرداد در جنوب خوزستان حک حرکت تقریباً درساشه آن زمان شاید که ۵۵، ۶۰ درجه هستش و این کامیون آب که میرسید دیگر این آب جوش بوده البته و این مردم با چه ولعی و با چه فشاری یک خورده آب از این می‌گرفتند که بدستشان برسد، تا رسیدیم به مرکز شادگان که در آنجا همه جمع شده بودند چون خبر داده بودند که استاندار مأمورین دولتی می‌ایند یک گروه چند هزار نفری پاره و پوره اصلاً باور نمی‌شود کردش که چقدر فقر و بدیختی و بیچارگی اینجا بود از وسط این جمعیت بشود حال خیلی خوب. رفیم تا مرکز بخشداری و گفتیم که با همه نمی‌شود صحبت کرد یک نماینده‌هایی، سرکردهایشان ببیایند، اینها آمدند چند نفر همه صحبت می‌کردند اغلب به عربی، فارسی بلد نبودند

بنابراین یکنفر ترجمه می‌کرد که اینها چه می‌گویند. همه می‌گفتند که بله، وضع خشکسالی، هفت سال رفت همه چیز از دست رفته و آمدیم اینجا و مالکین جلوی آب ما را گرفته‌اند. تصور می‌کردند اینها چون رودخانه خشک شده مالکین بالا آب را بستند بعد از شنیدن دو ساعتی حرفهای اینها همینقدر که دیدند یک عده‌ای آمدند یک کمی آرام شدند که یکی آمده حرفشان را گوش کند. آنجا به اینها گفتیم که آقا یک هیأتی می‌فرستیم از نمایندگان خودتان با مأمورین ژاندارمری و بخشداری حرکت کنند در این مسیر آب بروند هرجائی که ببینند این چند وقته ستد بسته شده برای جلوگیری آب سد را با حضور مأمورین دولت بشکنند که آب سرازیر بشود البته معلوم بود که این چیزی نخواهد می‌دانستیم که چیزی نیست چون چنین چیزی آبی وجود نداشت ولی این خوب خیلی حرارت اینها را کم کرده بود ولی دیده بودند خوب کامیونهای آب هم دارد می‌آید. کسی که از طرف کنسرسیوم مأمور شد برای همکاری با ما آقای لطیف رمضانیان بود که بسیار مرد شریفی بود خیلی علاقمند به حل این مشکل و اینها کمک کردند با همکاری شرکت نفت در ظرف ۱۱ روز از رودخانه کارون به این منطقه‌ای که مرکز شادگان بود لوله کشی کردند و طوری بود که وقتی ما بر می‌گشتم لوله‌ها شروع کرده بود به آمدن و بعد از ۱۱ روز که قول داده بودند آب به آنجا رسید و دفعه دوم که من برگشتم آنجا که لوله آب باز شد برای مردم یک نعمتی بود که باور نمی‌کردند که دولت مرکزی چنین کاری را برای اینها بتواند انجام بدهد. این مشکل اولین برخورد با این گروهی بود که در آنجا بود. بنده البته انجام کارهای سازمان آب و برق خوزستان خیلی مهم بود تمام خوزستان را دیده بودم این منطقه چون منطقه کارمان نبود و ۷ سال هم خشکسالی بود نمی‌دانستم اینقدر فقر و بدبختی آنجا هست. بدنبال این کار بنده دیدم که به این صورت که بنشینم توی دفتر و از طریق گزارشاتی که میرسد بفهمم مسئله چه هست کار انجام نمی‌شود. اول از همه تمام فرمانداران را خبر کردم آمدند به اهواز و گفتم که باید در تمام شهرها ما یک جلساتی درست بکنیم که از سرکردهای شهر دعوت بکنیم اینها ببایند اگر مسائلی دارند این مسائلشان را بدون هیچگونه چیزی محدودیتی بگویند در طی سه روز هرچه می‌گویند شما اینها را بنویسید. یک دستورالعملی خودم تهیه کردم که نحوه تشکیل این جلسات چطور باشد رئیس چه جور انتخاب بشود دبیر چه جور باشد صورت جلسات چه جور تهیه بشود و بعد خلاصه چه جور درست بشود و در چه تاریخی باید بدفتر من برسد. خوشبختانه با همکاری تمام اینها این مسئله خیلی خوب انجام شد بطوریکه در ظرف ۱۵ روز تقریباً از تمام شهرها آنجا که کانسنتریشن جمعیت بود این گزارشات رسید که مجموع اینها یک کتاب خیلی آموزنده‌ای شد. برای هر منطقه می‌خواستیم ببینیم مسئله آنجا چه هست مردم چه می‌خواهند، مأمورین دولت هم شرکت کرده بودند اگر اشکالی داشتند که اینجا این کار را یک کسی تقاضای لوله کشی کردند گفتند بله، لوله کشی هم مثلًا در دست اقدام هست معلوم بود یک کاری شده یک

کاری اصلاً نه اعتباری داشت نه کسی بهش کاری کرده بود درحقیقت یک تصویری نشان میداد از مشکلاتی که در استان وجود دارد. اینکه رسید فکر کردم که بهتر است حرکت بکنیم به هر نقطه‌ای کسانی که در آنجا بودند یکی یک جلسه داشته باشیم که اگر مطالب دیگری هم داشته باشند که اگر در گذشته از روی نگرانی از حضور فرماندار یا مأمورین دولت مطالبی را نگفته باشند من خودم رفتنم در آنجا باعث می‌شود که این حرفها را بزنند و اینها هم چون ۴ سال آنجا کار می‌کردم و بعنوان مأمور رئیس سازمان آب و برق بودم و اینها دیده بودند که نه مأمور سیاسی هستم بنده نه کارمندان ما کار سیاسی دارند مأمور آبادانی و عمران اینها هستند خیلی رابطه انسانی خوبی با این افراد داشتم. این جلسات خیلی خیلی جلسات جالبی بود و چند تایش را من خوب یادم است که چقدر چیزهای جالبی تويش پیش آمد جالبترینش مال بهبهان بود. در بهبهان بعد از اینکه آنجا جلسه تشکیل شد توی گزارشاتشان را من خوانده بودم یک ماده داشت که مردم تقاضا کرده بودند از استاندار که ترتیبی بدهد که مراسم ختم کسانی که فوت می‌شوند بنحوی که در تهران انجام می‌شود برگزار بشود و خیلی عجیب بود که استاندار به مراسم ختم مردم چکار دارد و من علامت گذاشته بودم که بپرسم از این آقایان. اولین سوالم این بود که آقا شما از استاندار می‌خواهید که مراسم ختم که یک چیز شخصی افراد هست دولت دخالت بکند. گفتند نه آقا این مسئله خیلی ریشه عمیقتری از این دارد که شما تصور می‌کنید چون در اینجا سنت این هست که وقتی کسی فوت می‌کند اولاً این جنازه را در یکجای شهر در قبرستان شهر می‌گذارند و تا مدتی باید هر روز مردم بروند آنجا که این جنازه را در آنجا عزا داری بکنند. بعضی از این جنازه‌ها را که مال ممکنین هست و می‌خواهند به عتبات ببرند مدت بیشتری این در آنجا می‌ماند و اینها این وسط شهر هست و این آب و هوای آنجا باعث می‌شود که این جنازه‌ها متعفن می‌شود ولی کسی هم کاری نمی‌تواند بکند چون در اینجا سردخانه این چیزها نیستش و این باعث خیلی مشکلاتی شده. دوم اینکه مراسم عزاداری است که انجام می‌شود تا ۴۰ روز کسی که صاحب عزا هست باید در خانه‌اش باز باشد و کسانی که می‌خواهند شرکت کنند می‌ایند در ورودشان این باید بلند بشود جلوی آنها گریه بکند و صورتش را خراش بدهد و آنها هم همین کار را بکنند و اینها می‌نشینند و بعد باید از آنها پذیرائی بشود خیلی وقتی شام و نهار و این مراسم ادامه دارد تا بعد از ۴۰ روز مثلاً تمام بشود بعد یک چیزهای دیگری هست که الان جزئیاتش واقعاً خیلی خوب خاطرم نیست. تقاضای ما این است همینطوری که در تهران هست یکروز دفن باشد یک ختمی بگذارند و تمام بشود چون الان طوری شده که مثلاً گفتند یک شخصی بوده که اینجا دواخانه داشته سالیان سال و چون پدرش مُرده این از ترس این مراسم گذاشته دکانش را بسته و از شهر فرار کرده. حالا ما تقاضای ما اینست که دولت این کار را کند برای اینکه اگر هیچ آدمی از افراد اینجا نمی‌تواند این کار را کند بگوید بهش سرکوفت می‌زنند همقطارانش

اینها ولی اگر دولت بگوید شما باید این کار را نکنید همه مستمسکی پیدا می‌کنند دیگر این موضوع خاتمه پیدا می‌کند. خوب خیلی عجیب بود البته بنده از این قبرستان هم بازدید کردم که یک جای مخربه کثیفی وسط شهر پُر از خاک و کثافت اینها که نگفتنی است که یکی از آن کارهای که در آنجا انجام شد بعد فرماندار بسیار شجاعی آنجا داشت به اسم آقای رزاقی و آن کاری کرد که قبرستان را به خارج از شهر منتقل کرد و آن وسط شهر آن بساط را برداشت. نکته جالبتر از این که بعد از اینکه این مراسم تمام شد.

سؤال : ببخشید وسط حرفтан این آقای رزاقی که می‌گوئید این همان رزاقی نیستش که بعد اگر اشتباه نکنم استاندار.

آقای انصاری : نخیر این آن نیست آن رزاقی درسازمان برنامه بود این رزاقی از کارکنان وزارت کشور بود و بعد هم سمتی بسمت معاون استانداری کرمان پیدا کرده بود و شهردار مشهد بود که البته این سمتها در زمانی که من وزیر کشور بودم به آن دادم چون مرد بسیار درست و مرد شجاعی بود. یکی از جاهای که بنده رفتم بازدید بکنم زندان بهبهان بود گفتم ببینم زندان اینجا چه جوری است.

سؤال : ببخشید این کار این مراسم عزاداری و اینها حل شد بعدش.

آقای انصاری : بنده دخالت نکردم برای اینکه این مربوط به کار مذهبیون می‌شد بهبهان یک شهری بود که علمای مذهبی خیلی مؤثر بودند و من فکر کردم کارش اگر ما بخواهیم وارد مسائل خانوادگی این سنتهای محلی بشویم دولت را وارد این کار بکنیم انتهاش معلوم نیست بکجا می‌کشد و فقط حرفم این بود که این را خودتان باید یک جوری از یک طرقی بنشینید و خل بکنید و الا این کار، کار دولت نیستش این کار را بکند نه من در آن کار دخالتی نکردم بعد چون می‌دانستم که وضع زندانها خیلی بد است در خوزستان بعلت اینکه آنجا هوا خیلی گرم است و اگر یک کسی خدای ناکرده کارش به زندان بیفتند در یک شرایط بسیار ناجوری قرار می‌گیرد هر شهری که میرفتم یکی از بازدیدهایم زندان بود. در زندان بهبهان که یک حیاط کوچکی بود گفتند در آنجا سه و چهار نفر زندانی هستند که بعلت مواد مخدر اینها را گرفته بودند چون یا دزدی کرده بودند و یکنفر بعلت بدھکاری. گفتم این آدم را ببینم در زندان این را باز کردند یک پیرمردی آمد بیرون که اگر بخواهم توصیف بکنم شبیه آن پیرمردی که در داستان کلمت کریستو توی زندان جنوب فرانسه بوده خمیده، ریش بلند، چشمهاش تو رفته یک حالت وحشتناکی، موهای ژولیده. پرسیدم

چند وقت است پدرجان شما اینجا هستید. گفتش که من سه ماه هست اینجا هستم گفتم برای چه آوردن ت اینجا، گفت برای اینکه بدھی داشتم، گفتم چقدر است بدھی، گفت ۳۰۰ تومان چرا بدھی داری گفت نداشم مالک آمد و قسطم را نتوانستم بپردازم مرا زندانی کردند اینجا. دیدن این پیرمرد من و تمام کسانی که همراه بودند مأمورین را همه را منقلب کرد. این مرد که درحدود شاید ۷۰ سالش بود برای سیصد تومان توی زندان انداختندش. من به رئیس دادگستری که درآنجا بود گفتم که این حرفی که میزند درست است. گفت بله قربان همه اطلاع دارند، گفتم سیصد تومان را من میدهم و شما این را آزاد بکنید اگر پرداخت بشود که دیگر بدھی ندارد گفت نه. گفتم خیلی خوب من ۳۰۰ تومان را میدهم شما ایشان را آزاد بکنید. آقای دکتر به این پیرمرد وقتی من اشاره کردم که تو میتوانی خارج بشوی بیا آزادی و این هوا را دید چون توی جائی که زندانیش کرده بودند یک زیر زمینی بود خیلی وضع ناجوری بود این اصلاً یک حالتی بهش دست داده بود افتاده بود روی زمین پای تمام کسانی که توی آنجا بودند ماج میکرد و دعا میکرد و یک منظره‌ای بوجود آورد که همه متاثر و منقلب شده بودند. من دیدم که این وضع مسلماً این تنها مورد نیست حتماً شبیه دارد. عکاسهایی که همراه بودند گفتم از این مرد چند عکس بگیرید. تعدادی عکس از این گرفتند) پایان نوار ۶ ب)

شروع نوار ۷ آ

آقای دکتر افخمی : مصاحبه تاریخ شفاهی با جناب عبدالرضا انصاری برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران چهارم مارس ۱۹۹۱ نوار هفتم روی یکم. مصاحبه کننده غلامرضا افخمی.

سؤال : جناب انصاری راجع به این مسئله زندان در خوزستان صحبت میکردید و بخصوص مسئله این پیرمردی که در زندان بود و آزادش فرمودید.

آقای انصاری : بعد از مراجعت از بهبیان بنظرم رسید که مسلماً عین این مطالب باید درخود شهر اهواز وجود داشته باشد. بنابراین اولین بازدیدی که در شهر کردم از زندان اهواز بود، که واقعاً تعجب آور چون در یک محلی که میگفتند این قبلاً متعلق به مرحوم خزعل بوده و طویله آن بوده این تبدیل شده بود به زندان و براساس ضوابط شهریانی برای زندانها دراین محل میتوانستند ۳۰۰ نفر را نگهداری کنند. در آن زمان متجاوز از ۱۰۰۰ نفر آدم دراین زندان بودند. بطوریکه توی تمام راهروها زندانی‌ها نشسته بودند، جای

خوابیدن هم خیلی مشکل بود برای من. یک زندانی بود که در یک اطاقی درحدود ۳ متر در ۳ متر مثل حمام های سابق که در بالایش یک گنبده داشت روی یک سوراخ حساب بفرمائید که در گرمای شدید تابستان خوزستان دراینجا هیچ وسیله خنک کردن وجود نداشت دراین ۱۲ نفر زندانی بودند، زندانی هایی بودند که البته توی آن جای بخصوص زندانیها بچه بودند بیشترشان که کارهای جیب بُری از این نوع چیزها کردند، خیلی زننده بود این کار. بطوری که خاطرم هست آتشب تا صبح من خوابم نبرد که در چنین جائی که الان توی شهری که ما زندگی می کنیم این کارهای عظیم دارد می شود یک جائی هم به اسم زندان به این صورت وجود داشته باشد. وجالب اینکه مأمورین شهربانی خودشان از این بابت خیلی ناراحت بودند و کسی که بیشتر دنبال این کار گرفته بود که یک کاری برای اینها انجام بشود یک افسر جوانی سروانی بود که مأمور شهربانی بود و خیلی علاقمند به اصلاح این وضع بود که خودشان کمیته هائی درست کرده بودند که از مردم پول جمع می کردند برای کمک کردن به زندانیان و اینها. من اول کاری که کردم موقع برگشتن اول دفعه ای که آمدم به تهران حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم این مطلب را خدمتشان عرض کردم، و عکس های آن پیرمرد را نشان دادم. خاطرم هست در آن زمان اعلیحضرت در نوشیر بودند توی اسکله وقتی که خدمتشان رسیدم گزارش کار آبرسانی این چیزها را عرض کردم که الحمد لله این مسئله حل شده و وضع بازدیده ای که کردم یک همچین چیزهایی هست، اینقدر متاثر شدند اعلیحضرت اینقدر متاثر شدند گفتند هر کاری که می توانی شما بروید دنبالش و کار را انجام بدھید. عرض کردم ، فکر کرده بودم چون مطالعه کرده بودم دراین مورد خدمتشان عرض کردم قربان اینطوری که چاکر بررسی کردنده عده زیادی از این زندانی ها کسانی هستند که نمی توانند اقساط اصلاحات ارضی را زمینه ای که به اینها واگذار شده اقساطشان را نمی توانند بپردازنند. خشکسالی آمده و این اقساط عقب مانده، بنابراین طبق قانون باید که اینها را بروند ازشان وصول کنند چون نمی توانند بدھند مالکین اجرائیه صادر می کنند و اینها را می گیرند به زندان می اندازند. فرمودند یک فکری بکنید عرض کردم که پیشنهاد این است که اگر اجازه بفرمائید چون اینها بیشتر مال چیزهای به اصطلاح پرداخته ای کوچک است قانونی به مجلس داده بشود که بدھی های تا ۲۰۰۰ تومان قابل زندانی کردن نباشد. بالاتر از آن طبق قوانین عمل می شود این یک استثنائی باشد از این طریق اولاً یک مقدار زیادی از این زندانها خالی بشود و ضمناً خوب اگر کسی ۲۰۰ تومان ۳۰۰ تومان ۴۰۰ تومان بدھکار است برای این زندانیش نکنند، چون این نان آور یک خانواده است و بنابراین وقتی که این را توی زندان می اندازند خانواده اش هم بیچاره می شود. فرمودند حرف بسیار صحیحی خودتان دنبالش را بگیرید و با وزیر دادگستری هم صحبت بکنید قانونش به فوریت تهیه بشود و به مجلس داده بشود. بنده از آنجا که آمدم دو تا کار کردم البته جریان را به نخست وزیر گزارش کردم که آنهم مرحوم هویدا خیلی

استقبال کرد که حتماً باید این کار بشود خیلی متأثر شد. مذکور می‌خواهم آن موقع که دارم عرض می‌کنم منصور نخست وزیر بود هنوز منصور را نکشته بودند. گفت حتماً این کار را بکنید با دکتر عاملی وزیر دادگستری بود صحبت کردم که آنها لواح لازم را تهیه بکنند و به مجلس بدهند تا این کارها راه بیفتند در خوزستان شروع کردیم پول جمع کردن و آزاد کردن مردم از زندانها، آنها که پول نداشتند بدهند. از تجار، اشخاص خیر اینها پولی می‌گرفتیم و بدھی‌های که اشخاص ۲۰۰ تومان و ۳۰۰ تومان اینها داشتند اینها میرفتند به دست دادستان میدادند و دادستان ترتیبیش را میداد اینها را آزاد می‌کرد. البته این مسئله اینجا عرض کنم که وقتی که لایحه به مجلس داده شد درسنا باهاش مخالفت شد. برای اینکه آنوقت در سنا اغلب سناتورها مالکین سابق بودند و اینها اوراق اصلاحات ارضی داشتند که املاکشان را گرفته بودند و این اصلاحات ارضی بدهستان بود و اینها گفتند اگر بنا بشود که این قانون بگذرد و اشخاص را نتوانند تعقیب بکنند قانون اصلاحات ارضی لغو می‌شود کسی دیگر پول مالکین را نخواهد داد و این لایحه برای مدت‌ها چندین سال دفع می‌شد. خوب بnde ول کن کار نبود هر اکازیونی که در آنجا پیش می‌آمد در شب عید، در تولد اعلیحضرت، در روز تولد حضرت محمد، در هر اکازیونی که پیش می‌آمد یک پولی جمع می‌کردیم و به دادستان میدادیم و زندانی‌ها را به این صورت آزاد می‌کردیم. چون اینها گناهی غیر از نداشتن پول نداشتند. کاری به زندانی‌های مواد مخدرین را آدمکشی، دزدی اینها نداشت. ولی اینها که فقط بعلت نداشتن پول و ندادن بدھی زندانی بودند اینها را آزاد می‌کردیم. دیدن این وضع اجتماعی در آنجا متوجه شدند که یکی از چیزهایی که خیلی آنجا کسری هست در خوزستان فعالیت زنها است و برای این کار باید یک خانم دنبال این کار اجتماعی باشد. با مرحوم منصور صحبت کردم پیشنهاد کردم که خانم حشمت یوسفی که در آن زمان از کارکنان وزارت آموزش و پرورش بود سالها معلم خیاطی و آشپزی کارهای اجتماعی در اصل ۴ کار می‌کرد معاون اصل ۴ در اصفهان بود یک زمانی برای امور زنان چون رئیس شعبه اصل ۴ در اصفهان هم یک خانمی بود یک خانم دکتر آدمزی بود که خانم یوسفی هم با او کار می‌کرد و من از سابق آشنائی داشتم که چه زن فعال و پشتکارداری است در آلمان درس خوانده انگلیسی میدانست، آلمانی میدانست و خیلی فعال بود به مرحوم منصور پیشنهاد کردم که می‌خواهم یک خانم را برای اولین بار به عنوان معاون استانداری ببرم به خوزستان. مرحوم منصور گفت که این کار سابقه ندارد اگر بخواهی بکنی باید با مسئولیت خودت باشد و خودت به عرض اعلیحضرت برسان گفتم من خودم به عرض میرسانم. روز بعدش جالب هست تیمسار صفاری آمدند به خانه ما.

سؤال : در تهران .

آقای انصاری : بله، در تهران تا وقتی که در تهران بودم گفتند شنیدم پسر جان خیال داری که یک خانم را ببری به خوزستان برای معاونت استانداری. آمدم بہت بگویم این کار را نکن من در خوزستان بودم چون ایشان قبل استاندار خوزستان بود. آنجا جائی است که مذهبی ها خیلی قوی هستند قبول نخواهند کرد برای تو یک مشکلاتی فراهم میشود در آنجا و این کار را نکن. گفتم تیمسار کار تمام شده و کار صحیح است. حالا من به نخست وزیر هم گفتم و اعلیحضرت هم که بالاخره جز مواد ششگانه یکی آزادی زنان است خوب چرا از یک جائی شروع نشود. این خانم واجد شرایط هم هست کار هم ما اینجا داریم چرا یک همچین کاری انجام نشود. گفت بهر حال من به تو تذکر را دادم خود دانی. من هم جریان را بعرض اعلیحضرت رساندم. اعلیحضرت هم فرمودند اشکالی ندارد انجام بدھید. و وقتی که اعلام شد یک خانم به عنوان معاون استانداری انتخاب شده یک سر و صدای بسیار زیادی. خوب این خانم هم الحق و الانصاف آمد به خوزستان در یک اطاقی آنجا گرفت تنها زندگی میکرد، شوهر و بچه هایش اینها همه را در تهران گذاشت و شب و روز تقریباً ۱۸ ساعت کار میکرد، خانمها را ارگانز کرد. اول از همه خانمهای رئوسای ادارات را بعد خانمهایی که توی شهر بودند توی زندانها میرفت، تمام امور مختلف شهری را پرورشگاهها، آموزشگاهها.

سؤال : معاون امور اجتماعی استانداری بودند.

آقای انصاری : معاون امور اجتماعی استاندار بود در حقیقت. و بطور غیر قابل تصوری این کار از طرف مردم دخترهای دانش آموز و تمام طبقه زنان استقبال شد. البته خیلی کسان ایراد میگرفتند که چرا آنجا یک همچین چیزی شده، مأمورین خود وزارت کشور ایراد داشتند که معاونت استانداری بچه مناسبت به یک خانمی که از وزارت آموزش و پرورش آمده داده بشود ولیکن این را دنبال میکردیم و بسیار موفقیت آمیز بود.

سؤال : یعنی در محل شما با اعتراض های مردم روپروردید.

آقای انصاری : هیچگونه اشکالی در محل نداشتم و آن برنامه اصلاح زندانها، تقسیم گندم برای کار، راه انداختن کارها، تمام اینها با همکاری خانمهای که در رأسان خانم یوسفی بود انجام میشد. و اینها چون کسانی بودند که میخواستند ثابت کنند که اولاً شایستگی کار دارند آدمهای درستی بودند هیچ نوع فسادی توی این کار نبود. خانمهای همه مفتخر بودند که برای اولین مرتبه دارند یک کانتربیبوشنی (Contribution)

میکنند یک شرکتی درست می‌کنند.

سؤال : داوطلبانه.

آقای انصاری : داوطلبانه تمام این داوطلبانه بود.

سؤال : بدون اینکه پولی بگیرند.

آقای انصاری : بدون اینکه پولی صنار به کسی داده بشود. فقط خانم یوسفی حقوقش از وزارت آموزش و پرورش می‌گرفت یک فوق العاده‌ای هم طبق مقررات دولتی آنجا بهش پرداخته میشد والسلام نامه تمام. این خیلی کمک کرد به امور اجتماعی در آن دورانی که شروع این کار بود. در حین این مدت بعد از یک مدت کوتاهی خبر دادند که هیئت دولت که آقای منصور نخست وزیر بودند و همینطور دبیرکل حزب. برای تشکیل حزب می‌آیند به خوزستان .

سؤال : که حزب ایران نوین.

آقای انصاری : بله، حزب ایران نوین. خوب بnde هم خیلی خوشحال شدم. مرحوم منصور یکی از دوستان قدیم من بود با هم خیلی روابط خوبی داشتیم خیلی خوشحال میشدم که بیایند در محل و مشکلات ما را هم ببینند.

سؤال : یک سوال بکنم قبل از اینکه به آنجا برسیم برای اینکه این دوتا اسم هست، یکی حزب ایران نوین و یادم می‌آید که شما صحبت از یک گروه ایران نو درگذشته کردید این دو نوع هیچ ارتباطی باهم داشتند یعنی انتخاب ایران نوین و ایران نو ارتباطی باهم داشتند.

آقای انصاری : ارتباطی نداشت. ایران نو یک گروه خیلی خوشنامی بود و بعد از اینکه مرحوم منصور کانون مترقبی را تبدیل به حزب خواست بکند ما ها که موقع حزب که پیش آمد باهاش همکاری داشتیم صحبت می‌کردیم می‌گفتیم چرا اسمش را ایران نو نمی‌گذارید، آنها برای اینکه اینطور نباشد که نشان داده

بشود این گروه ایران نو است که اینطور شده گذاشتند ایران نوین و فقط این ارتباط را داشت والا کاملاً مجزا بود به حال هیئت دولت آمدند فرصتی بود که من مشکلاتی که در خوزستان دیده بودم برایشان عرض بکنم و مرحوم منصور خوب همه جور وعده مساعدت داده بود. نکته قابل توجه این بود که موقعی که به اهواز آمدند می خواستند شورای حزب را در اهواز تشکیل بدهند و اسامی را خودشان پیش بینی کرده بودند که مرحوم منصور اعلام بکند که در اهواز که حزب ایران نوین تشکیل میشود افراد شورایعالی شان کی ها هستند در اهواز درسطح استان. خصوصی بامن مشورت کرد که این افراد چه جور آدم هائی هستند شما می شناسید، بعضی هایشان من اصلاً نمی شناختم. یکنفر بود که می شناختم و آن رئیس پیشاہنگی بود در آنجا که این را گذاشته بودند بعنوان برای فعالیتهای جوانان. تصادفاً در دوهفته قبلش این آقای رئیس پیشاہنگی یک جمبوری پیشاہنگی در اندیمشک درست کرده بود که از تمام خوزستان پیشاہنگان را جمع کرده بود و اینقدر این را بد اداره کرده بود که بعد از سه روز تمام شهر شلوغ شد و به این پیشاہنگان غذا نرسید، آب نرسید، و این شخص از آنجا فرار کرد آمده بود به اهواز وچه شکایاتی از طرف پدر و مادر بچه ها به اداره آموزش و پرورش و همه نگران این مسئله بودند که این آقا آدم بی لیاقت و بیعرضه ای است که یک جمبوری کوچک پیشاہنگی را نتوانسته در آنجا اداره کند. دیدم این آقا را گذاشتند بعنوان عضو شورایعالی حزب در خوزستان. بهشان گفتم بجای ایشان یک رئیس تربیت بدنی هست که اتفاقاً جوانی بود ورزشکار، فوتبالیست، تمام تیم های استان خیلی طرفدار این بودند خیلی جوان فعالی بود. گفتم این دونفر هستند بجای آن تیم پیشاہنگی این یکی را بگذارید سوابقش هم این است. مرحوم منصور قبول کرد و بعد حرکت کردند رفتند به آبادان اعلان کردند، مراسمی داشتند. در آن مراسم که البته همراه آقای منصور آقای دکتر کلالی از طرف حزب آمده بود که مسئول تشکیلات حزب بود. در مراسم دیدم دکتر کلالی شرکت نکرده پچ و پچی افتاد دکتر کلالی کجاست و اینها. معلوم شد آقای دکتر کلالی قهر کرده بود و گفتند که اگر قرار بشود شورای حزب را آقای استاندار معین بکنند حضور من دیگر لزومی ندارد که آنجا باشم و به اینجهت قهر کرد. بعد آقای منصور هم البته به من گفتند، کلالی برای این است ولی من خودم ترتیب کار را میدهم بعد کلالی را خواستند باهاش صحبت کردند آن کلالی در چیزهای بعد شرکت کرد ولی این برخورد با دکتر کلالی که همکلاس بشه بود با هم دوست بودیم و اینها خیلی برای من زننده بود در اینجا ذکر می کنم که این یک پی آمدهای دیگری هم دارد که خیلی اثر مهیّی در روابط ماها در آینده داشت از این نکته می گذریم. به حال حزب در اهواز و آبادان سایر جاهای تشکیل شد و هیئت دولت به تهران برگشت. بعد از رفتن هیئت دولت، تیمسار پاکروان که رئیس سازمان امنیت بودند خبردادند که می آیند برای بازدید خوزستان. ایشان آمدند و رفتند به نقاط مرزی در منطقه سوسنگرد و مرز عراق یک مطالعاتی کردند چند